



ابعاد و آثار جهل

و روش مقابله با آن

صدرالله عبدالمالکی

۱۳۹۳

سرشناسه	: عبدالمالکی، صدرالله، ۱۳۴۲ -
عنوان و نام پدیدآور	: ابعاد و آثار چهل و روش مقابله با آن / صدرالله عبدالمالکی.
مشخصات نشر	: تهران: ایران سبز، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۴ ص. : ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۰۶-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: چهل
موضوع	: عقل
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۶۴
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ۲ الف ۲/ع ۲۲۵/۳ BP
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۶۶۲۸۶۳

گردآوری و تدوین: صدرالله عبدالمالکی

نوبت / سال چاپ: اول / ۱۳۹۳

شماره شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۰۶-۸

شمارگان: ۲۰۰۰

ناشر : انتشارات ایران سبز - تهران

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است.

فهرست

۹	مقدمه
۱۳	فصل اول : عقل و علم؛ حقیقت انسان
۱۵	جهل فطری نیست
۱۶	گرایش فطری انسان به درک حقایق
۱۷	در مسیر کمال
۲۰	ماهیت عقل
۲۲	عقل و هدایت درونی
۲۳	عقل و رشد شخصیتی
۲۵	تضاد و نبرد عقل با جهل
۲۶	آسیب پذیری عقل
۲۹	فصل دوم : معانی و ابعاد جهل
۳۱	ندانستن یا نا آگاهی
۳۲	فقدان عقل و تعقل ورزی
۳۶	فعلی را بدون علم انجام دادن

۳۷	عدم آگاهی از معارف
۳۸	انواع جهل
۴۰	بدترین رذایل
۴۱	محدودیت علوم انسان
۴۳	شاخه‌های مختلف علوم
۴۵	جهل و نیستی
۴۶	جهل از نظر حقوقی و فقهی
۴۸	جهل از نگاهی دیگر

فصل سوم : نشانه‌های جهل در انسان

۵۱	خطرناک‌ترین دشمن
۵۲	اعمال غیر اخلاقی
۵۳	رفتار نابهنجار
۵۵	توقع بی جا
۵۵	تکبر و خود بزرگ بینی
۵۷	نپذیرفتن حق و قانون
۵۷	شوخی زیاد
۵۷	به کار نبردن علم
۵۸	ناشکیبایی
۵۸	شتاب زدگی و یا از دست دادن فرصت
۵۹	تجبر، تعصب و تنگ نظری

۶۰	قضاوت‌های عجولانه
۶۲	بی توجهی به آداب اجتماعی
۶۴	بدخلقی
۶۵	پر حرفی و زیاده گوئی
۶۵	بی توجهی به قول و تعهد
۶۶	شخصیت گرایی
۶۶	سایر نشانه های جهل
۶۷	نشانه‌های شخص جاهل از دیدگاه پیامبر(ص)

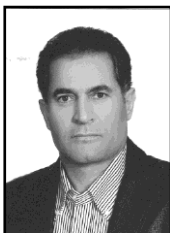
۶۹ فصل چهارم : آثار جهالت

۷۱	شر و نظام آفرینش
۷۴	آثار جهل انسان
۷۴	خفت و خواری
۷۵	دوام بدبختی و گمراهی
۷۵	تفرقه و اختلاف
۷۶	جهل و ارتکاب جرایم
۷۷	رابطه عقل و جرم
۷۸	تلاش جاهل برای بهبود زندگی
۷۸	اختلالات منش و شخصیت (رفتار غیرعادی)
۷۹	تفاوت و شباهت پسیکوپات‌ها و افراد جاهل
۸۲	جهل و مشکلات خانوادگی

۸۳	دو پدیده جهل از نگاه دکتر شریعتی
۸۳	پدیده‌ی تقلید
۸۵	الیناسیون
۹۰	آثار جهالت در قرآن
۹۳	فصل پنجم: روش‌های دوری از جهل و برخورد با افراد جاهل
۹۵	وظیفه ما برای رشد عقل و اندیشه
۹۵	آینده‌نگری
۹۷	کسب دانش و علم
۱۰۰	ابزارهای شناختی و ابزارهای دانشی از نظر قرآن
۱۰۲	اطلاع از انعکاس رفتار و گفتار خود
۱۰۴	روحیه‌ی انتقادپذیری
۱۰۴	مشورت با دیگران
۱۰۵	تحقیق و بررسی
۱۰۶	بینش و بصیرت
۱۰۷	وظیفه‌ی ما در برابر افراد نادان
۱۰۸	بردباری
۱۰۹	با کسانی که خود را عقل کل می‌دانند
۱۱۰	انتقاد سازنده
۱۱۲	روش‌های تحصیل صبر و تحمل
۱۱۶	خصوصیات افراد بی‌شعور و چگونگی برخورد با آنها

۱۱۷	تقسیم بندی بی شعورها
۱۲۰	یاد گرفتن زندگی مشترک با یک بی شعور
۱۲۲	سایر خصوصیات بی شعورها
۱۲۲	مراقبت خواهی
۱۲۳	اعتماد به نفس
۱۲۳	تهاجم
۱۲۴	تعصب فکری
۱۲۵	تسلط داشتن بر دیگران
۱۲۶	شادی و شوخ طبعی
۱۲۶	انکار
۱۲۷	عشق
۱۲۸	فداکاری
۱۲۸	ارتباط
۱۳۰	غر زدن
۱۳۱	شراکت
۱۳۳	استهلاک

معرفی نویسنده



مهندس صدرالله عبدالمالکی در سال ۱۳۴۲ در شهرستان کرمانشاه متولد شد. وی همزمان با تحصیل، به مطالعه و پژوهش در زمینه‌های مختلف اجتماعی نیز مبادرت ورزید.

در فعالیت‌های فرهنگی گوناگون به اقتضای مسئولیت‌ها و تعهدات به طور مستمر شرکت داشته است. وی از فعالان امور اجتماعی و اقتصادی است که با اتکا به تحقیقات و تجارب خویش ۳ کتاب تحت عناوین زیر به زیور طبع آراسته است:

- ۱- نبردها و سرداران ایران
- ۲- بهداشت روانی کودک
- ۳- مهارت‌های مدیران موفق

مقدمه

تا کنون راجع به علم و عقل و ایمان و تفکر و اندیشه، بسیار سخن گفته شده است، اما در مورد جهل و انسان جاهل و آسیب‌هایی که به افراد و جامعه وارد می‌سازند، کمتر سخن به میان آمده است. اصلی‌ترین و مهمترین نقطه ضعفی که فکر انسان‌ها در طول تاریخ از آن آسیب دیده، جهل است؛ در واقع همه متفکران اعتراف می‌کنند که جهل منشأ بیشتر کج روی‌ها و انحرافات بشر، در حوزه فکر و اندیشه بوده است؛ به همین دلیل باید سعی کرد فکر و اندیشه انسان‌ها را از به خطا افتادن پاک نگه داشت.

برای شناخت بهتر افراد جاهل، بررسی و تحقیق در باره مفهوم و ابعاد جهل، بسیار لازم و پر اهمیت است. البته گاهی افراد جاهل به سختی نصیحت پذیرند و تعدادی از اندیشمندان از جمله سعدی هیچ امیدی به بهبودی آن‌ها ندارند. وی در یکی از قصه‌هایش در گلستان می‌گوید:

«یکی را از وزرا پسری کودن و جاهل بود. پیش یکی از دانشمندان فرستاد که مرین را تربیتی میکن، مگر که عاقل شود. روزگاری تعلیم کردش و مؤثر نبود. پیش پدرش کس فرستاد که این عاقل نمی باشد و مرا دیوانه کرد.

چون بود اصل گوهری قابل
تربیت را درو اثر باشد
هیچ صیقل نکو نداند کرد
آهنی را که بدگهر باشد
سگ به دریای هفت گانه بشوی
که چو تر شد پلیدتر باشد
خر عیسی گرش به مکه برند
چون بیاید هنوز خر باشد.»

جهل در انسان یک حالت ثابت نیست و موقتی است، اما اگر کسی
دایم دچار آن شود و به آن عادت کند، قدرت درک و داوری عمیق را
در تدبیر زندگی از دست می‌دهد و دیگر شایستگی ندارد که در باره
هیچ موضوعی داوری کند. اگر جهل ثابت باشد، تعریف دیگری از قبیل
عقب افتادگی عقلی و ذهنی پیدا می‌کند.

بحث ما در باره‌ی افرادی است که ممکن است دارای تحصیلات عالیه
و مناصب مهمی باشند، اما گاهی دچار جهل و موجب گرفتاری
می‌شوند. اگر یک فرد جاهل زمام امور کشوری را به دست بگیرد، نه
تنها مردم کشورش را بلکه ممکن است مردم کشورهای دیگر را دچار
گرفتاری کند. نمونه‌ی این‌گونه زمامداران در تاریخ بسیار است.

به همان نسبت، مدیریت‌های مختلف وقتی از آن چنین افرادی شود،
آثار جبران ناپذیرش باعث مشکلات روز افزون مردم و جامعه می‌گردد.
اگر در زندگی زناشویی نصیب فردی، همسری جاهل شود، زندگی‌اش

تبدیل به جهنم خواهد شد. و سرانجام آن که افراد جاهل مایه‌ی گرفتاری و عذاب جامعه و درد سرهای بی‌شماری برای خود و دیگران هستند.

کتاب حاضر به اختصار به موضوع جهل و نشانه‌های انسان جاهل و آثار جهل پرداخته است. سپس روش‌های دوری از جهل و برخورد با افراد جاهل بیان گردیده و فصل پایانی هم به جهل از نگاه سه تن از متفکران و اندیشمندان اختصاص یافته است.

به امید آن روز که ریشه‌ی جهل و کجروی‌ها از جامعه‌ی انسانی برای همیشه از میان برود.

صدرالله عبدالمالکی

مهر ماه سال ۱۳۹۳

فصل اول

عقل و علم، حقیقت انسان

جهل؛ فطری نیست

خداوند عالم آن روز که بشر را می آفرید شعور را در او به ودیعه نهاد و گوش و چشم و قلب در او قرار داد و در نتیجه نیرویی در او پدید آمد به نام نیروی ادراک و فکر، که به وسیله آن حوادث و موجودات عصر خود و آن چه قبلاً بوده و آن چه بعداً خواهد بود، نزد خود حاضر می بیند، پس می توان گفت: انسان به خاطر داشتن نیروی فکر به همه حوادث تا حدی احاطه دارد.

انسان موجودی است که حقیقت او را عقل و علم تشکیل می دهد و همین مسأله موجب شرافت انسان شده و او را تا مقام خلافت الهی پیش برده است. در آیات قرآنی از جمله آیه ۳۰ و ۳۱ سوره ی بقره هنگامی که از شرافت و کرامت انسانی به عنوان خلیفه یاد می شود، به این نکته توجه داده شده که این سلطه انسان بر دیگر موجودات و لزوم اطاعت و تبعیت آنها از انسان در گرو علم انسان است که خداوند به انسان بخشیده است و حتی فرشتگان مقرب نیز از آن علوم بی بهره اند.

انسان با علم و بهره گیری از عقل یعنی همان تعقل و خرد ورزی است که می تواند به این شرافت و کرامت فعلیت بخشد و خلافت خود را تثبیت نماید و گر نه عدم بهره گیری از عقل و علم به معنای باقی

ماندن در نقص خواهد بود. چنین نقصی، بزرگ‌ترین فقری است که انسان به آن دچار می‌شود.

گرایش فطری انسان به درک حقایق

انسان به طور طبیعی و ذاتی به علم و آگاهی گرایش دارد. امیال فطری انسان که تا کنون توسط دانشمندان کشف شده است، عبارتند از: دانستن و آگاه شدن، میل به قدرت و توانایی، عشق و پرستش و میل به لذت و کمال و گریزان از درد و رنج و ناراحتی. بنابر این امیال فطری انسان به سوی بی‌نهایت امتداد دارد و خواسته‌هایش نامحدود است.

آن چه که در بیان آن تردیدی وجود ندارد، آن است که انسان به طور فطری جاهل نیست. اگر جاهل هم باشد، در فطرت او گرایش به حقیقت‌جویی و دانایی و کنجکاوی به کشف واقعیت‌ها وجود دارد. یعنی انسان می‌خواهد که جهان و حقایق اشیا را آن چنان که هستند، دریافت کند. این حس حقیقت‌جویی همان چیزی است که در کودکان از سن حدود سه سالگی پیدا می‌شود و از این جهت برای کشف دنیای پیرامون خود سؤالات متعددی را بیان می‌دارند.

این ویژگی‌ها از علل عمده گرایش عقلانی انسان است. بر این اساس خیر عقلانی و فضیلت (مانند احسان، نیکوکاری، صداقت و ایثار) برای او قابل احترام و اعمال جاهلانه (مانند دروغ و خیانت) برایش منفور است. به همین علت است که خلاقیت و آفرینندگی و اختراع در انسان تجلی یافته است.

خداوند برای انسان اراده و اختیاری داده است که قابل ارتباط با تمامی اشیاء عالم هست و می تواند از هر چیزی استفاده کند، چه از راه اتصال به آن چیز، و چه از راه وسیله قرار دادن برای استفاده از چیز دیگر، همچنان که می بینیم: چه تمهیدات عجیبی در امور صنعتی و سایر شاخه های علوم به کار می برد. براساس آیات قرآن، خداوند موجودات عالم را در تسخیر انسان قرار داده است. تسخیر یعنی سلطه و قدرت تصرف. بنابر این انسان ها دارای اراده هستند. معنی اراده، آن است که مردم می توانند سرنوشت خود را خلق کنند. به بیان دیگر، آن ها می توانند در باره رسیدن به بعضی از اهداف یا انجام دادن کارهایی که در سیر تکاملی آن ها مؤثر هستند تصمیم بگیرند و با بهره گیری از نیروی عقل و خرد و به صورت فعالانه، دنیایی را بسازند که در آن، خود را موفق و پیشرو ببینند.

در مسیر کمال

ظرفیت علمی انسان بزرگترین ظرفیت هایی است که یک مخلوق ممکن است داشته باشد. خداوند تمام اسماء را به آدم آموخت (او را به همه ی حقایق آشنا ساخت). آن گاه از فرشتگان (موجودات ملکوتی) پرسید: نام های این ها را بگویید چیست؟ گفتند: ما جز آن چه تو مستقیماً به ما آموخته ای نمی دانیم. خدا به آدم گفت: ای آدم! تو به فرشتگان بیاموز و آنان را آگاهی ده. همین که آدم، فرشتگان را آگاهی داد، خدا به فرشتگان گفت: نگفتم که من از نهان های آسمان ها و

زمین آگاهم و هم می‌دانم آن چه را شما اظهار می‌کنید و آن چه را پنهان می‌دارید؟^۱

خدای مهربان این علوم و ادراکات را به ما الهام کرده تا ما را برای قدم نهادن در مراحل مختلف زندگی و بهره برداری از طبیعت آماده نماید، تا آن چه را که خدا می‌خواهد، بشود و این هدایت هدایتی است مربوط به تمامی موجودات که هر موجودی را به سوی کمال مخصوص به خودش هدایت کرده و او را برای حفظ وجودش و بقای نسلش به اعمالی مخصوص به خودش سوق داده، چه این که آن موجود دارای شعور باشد یا بی شعور.

به عنوان مثال آیا سلول‌ها دارای شعور هستند؟ به فرض هم معتقد باشیم که طبیعت شعور یا غریزه یا هر حس دیگری به سلول‌ها عطا کرده است، باز باید متوجه باشیم که سلول‌ها ناگزیرند شکل و هیأت و حتی طبیعت اصلی خویش را بنا به مقتضیات محیط و احتیاجاتی که با آن زیست می‌کنند و خود جزئی از آن هستند، تغییر بدهند و خود را با آن هماهنگ سازند.

هر سلولی که در بدن موجودات جاندار به وجود می‌آید باید خود را آماده سازد که گاهی به صورت گوشت در آید و گاهی به صورت پوست، گاهی مینای دندان را تشکیل دهد و گاهی اشک چشم را و گاهی به صورت بینی در آید و گاهی به قالب گوش. در این حال هر سلولی موظف است خود را به همان شکل و کیفیتی در آورد که برای

انجام وظایف آن مساعد است. البته نمی توان هیچ سلولی را دست چپی یا دست راستی نامید، ولی قدردان این است که سلول‌ها بعضی جزو دست راست ما و بعضی دیگر جزو دست چپ ما هستند. سلول‌ها به طور کلی دارای قابلیت انعطاف و رنگ پذیری محیط هستند. به همین جهت در هر نقطه‌ی بدن واقع شوند و مثلاً در گوش چپ یا در گوش راست، درست به کیفیت ذاتی همان عضو در می‌آیند و چون گوش‌های ما یکی در طرف راست و دیگری در سمت چپ است، به این جهت سلول‌های هر دو گوش مشابه یکدیگرند و اندک اختلافی با یکدیگر ندارد. صدها هزار از این سلول‌ها مأمورند که وظایف خود را به دقت در موقع معین در جای خود انجام دهند و از حق نباید گذشت که همه‌ی آن‌ها هم در انجام وظیفه و تکلیف خویش بی‌نهایت ساعی و کوشا هستند.

بر اساس آنچه گذشت می‌بینیم که کوچکترین جزء انسان دارای یک شعور ذاتی است که بر اساس آن در مسیر تکامل در حرکت است تا حیات ما را اداره و تضمین کند. بدیهی است که انسان که در فلسفه‌ی خلقت در جستجوی کمال است، باید یک علم و مشوق درونی به نام عقل و شعور داشته باشد. علاقه‌ی انسان به کمال جزو فطریات اولیه، مطابق قضاوت عقل و وجدان او است. باید دانست که کمال در دو جنبه‌ی فردی و اجتماعی بشر تصور می‌شود، زیرا شخصیت انسان دارای دو جنبه است: فردی و اجتماعی. شخصیت آدمی از جهت فردی

این است که او را بدون اثرات محیط و اجتماع و بدون توجه به موقعیت و خصوصیات اجتماعی ملاحظه کنیم.

منظور از شخصیت اجتماعی این است که انسان را به ضمیمه اجتماع و روابطی که با سایر انسان‌ها و محیط خارج از خود دارد در نظر بگیریم، بنابر این کمالی را هم که انسان در جستجوی آن است، در دو جهت فردی و اجتماعی متصور است. از این جهت انسان از لحاظ فردی دارای سه جهت است: فکر، اخلاق و عمل.

هر چه محتویات فکر انسان عالی‌تر باشد، آن فکر کامل‌تر و عالی‌تر است، زیرا فکر و اطلاعات انسان با محتویات آن رابطه نزدیک دارد، بنابر این هر چه معلومات و دانش انسان توسعه بیشتری داشته باشد، به همان اندازه فکر انسان وسیع‌تر خواهد بود. البته به کارگیری از این معلومات و دانش به عقل انسان بستگی دارد. چون اگر عقل و تدبری وجود نداشته باشد یا ضعیف باشد، آن معلومات در جهت خلاف استفاده می‌شود و حکم «چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا» را پیدا می‌کند.

ماهیت عقل

از روایاتی که حقیقت عقل را به نور تفسیر می‌کنند و یا مبدأ پیدایش عقل را نور می‌دانند، نهایت چیزی استفاده می‌شود، این است که عقل، مانند نور، روشن و روشنگر است. این، صرفاً یک

تشبیه است؛ اما این که واقعاً حقیقت عقل چیست، از این روایاتی که عقل را هدیه الهی معرفی می‌کنند چیزی دانسته نمی‌شود. در این کاربرد، عقل، چیزی شبیه روح یا حتی رمز آلودتر از آن است. برخی به این موضوع اعتراف کرده، معتقدند که عقل، شعور مرموزی است که حقیقت آن را خدا می‌داند و بس. لذا نمی‌توان انتظار داشت که تحقیقات علمی بتواند کُنه نیروی عقل را کشف کند. اما می‌توان با تحلیل‌های لغوی و روایی، تصویری از آن به دست آورد.

واژه عقل در کتاب‌های لغت به معانی مختلفی چون: فهم، معرفت، علم و تدبّر و نیز نیروی تشخیص حق از باطل و خیر از شر به کار رفته است.

علامه مجلسی پس از ذکر پاره‌ای روایات در باره‌ی عقل، نتیجه گرفته که عقل در روایات، به سه معنا به کار رفته است:

- نیروی درک خیر و شرّ و تمیز میان آن‌ها
- دانش نافع برای سعادت و رستگاری انسان
- مَلَکَهِای درونی که انسان را به‌گزینش و انجام دادن خوبی و دوری و رها کردن بدی‌ها دعوت می‌کند.^۱

بنابراین، عقل، روی هم رفته، به سه معنا به کار رفته است:

- ۱- نوعی وجود و امر قدسی، مانند روح یا برتر از آن

^۱ - بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۹-۱۰۱

۲- نوعی معرفت و شناخت

۳- حالت و قوه باز دارندگی.

عقل به معنای اول، خارج از موضوع بحث ما است؛ اما عقل به معنای دوم و سوم را - که جنبه‌ی روان شناختی دارد و در تنظیم رفتار مؤثر است - می‌توان به عنوان دو بُعد از یک حقیقت، در نظر گرفت و این گونه تعبیر نمود که: عقل به عنوان یک نیروی انگیزشی، دارای دو رکن اساسی است:

۱- شناخت و تشخیص مصلحت و مفسده و خیر و شر

۲- نوعی گرایش به انجام دادن خوبی و باز داری از اعمال نامطلوب.

تعبیر عقل نظری و عقل عملی در سخنان فلاسفه، در واقع ناظر به این دو بُعد است. طبق این برداشت، عقل در بحث تنظیم رفتار، به معنای ملکه و نیروی درک خیر و شر یا نوعی نیروی انگیزشی است که انسان را به گزینش خوبی و انجام دادن آن و دوری از گناه دعوت می‌کند. عقل به این معنا، منشأ غریزی و فطری دارد و با دانش و تجربه، شکوفا می‌شود.

عقل و هدایت درونی

اساس هدایت درونی انسان بر پایه‌ی عقل نهاده شده است. خداوند در خصوص هدایت انسان در قرآن فرموده «و نفس و ما سویها، فالهمها فجورها و تقویها» که به حکم این آیه فجور و تقوای انسان‌ها برای آن‌ها معلوم و به الهامی فطری و خدایی مشخص شده است، هر کسی

می‌داند چه کارهایی سزاوار است انجام دهد و رعایتش کند، و چه کارهایی سزاوار انجام نیست.

فلاسفه و دانشمندان، از دیر باز به بررسی نقش عقل در مدیریت و تنظیم رفتار پرداخته‌اند. در آموزه‌های دینی نیز نقش عقل در مدیریت و تنظیم رفتار انسان، به خوبی بیان شده است. عقل، درک می‌کند که چه چیزی خوب است و چه چیزی بد. همین ادراک عقلی است که ما را به کسب فضائل و دوری از رذایل، وا می‌دارد.

اما عقل در مدیریت و تنظیم رفتار، نیازمند به عاملی برون از ذات خود است، و آن وحی است. وحی برای ایجاد ساختار شناختی درست، در ظرفیت دریافت عقلانی انسان آمده است. با توجه به رابطه بین عقل و جهل و نوع تأثیرات آن‌ها در حالات افراد، دو شیوه رفتار از هم قابل تمیز است:

رفتار خردمندانه و رفتار غیر خردمندانه

رفتار خردمندانه، به رفتاری گفته می‌شود که مبنای عقلانی داشته باشد و در چارچوب ارزش‌های اخلاقی پایه ریزی شود. در مقابل، رفتار غیر خردمندانه، به نوعی از رفتار گفته می‌شود که سعی در زیر پا گذاشتن ارزش‌ها و هنجارهای انسانی دارد.

عقل و رشد شخصیتی

شخصیت هر فرد ترکیبی از عوامل تربیتی اکتسابی و خانوادگی با ویژگی‌های ذاتی یا ژنتیکی است. عامل رشد شخصیت انسان عقل

اوست. هرچه عاقل تر باشد رشد شخصیتی و فکری اش نیز بیشتر می شود. رشد فکری و روانی، بیانگر میزان بلوغ است.

با این که تعیین سهم عوامل سرشتی و تجارب شخصی و غیره، در میزان رشد شخصیت بسیار مشکل است، ولی در هر حال استعدادهای ذاتی، عقلی و فطری که شامل هوش نیز می باشند، اثر مهمی در رشد شخصیت دارند. اثرات مذکور با تجارب و محسوسات فردی و آموزش و پرورش تغییرمی یابند. اثر و اهمیت هر تجربه و هرکاری برای هر شخصیتی فرق می کند.

عده‌ای از روانشناسان، ارث، محیط، نفس(من) را در تکامل شخصیت حایز اهمیت خاص می‌دانند و معتقدند که به تدریج که کودک رشد کرده و با حقایق خارجی آشنا می‌شود، قسمتی از خواسته‌های خام و اولیه‌ی او با حقایق محیط سازش می یابد و به صورت «من» هسته اساسی شخصیت او را تشکیل می‌دهد. «من» نقطه عطف و بازگشتی است که تجربیات و حالات و واکنش‌های سازشی کودک، گرداگرد آن سازمان می‌یابد.

«من» موجب می‌شود که انسان بتواند خود را در حالت آگاه خویش (وجدان) احساس کند. به طور مثال شخصی در وضعیتی قرار می‌گیرد که می‌داند اگر مرتکب سرقت شود، کسی متوجه نشده و دستگیر نخواهد شد، اما از ارتکاب سرقت، که آن را یک عمل خلاف اخلاق و وجدان می‌داند خودداری می‌کند. به عبارت دیگر شخصیت، وظیفه‌ی اخلاقی و معنوی را تحت نظم و قاعده قرار داده و غرایز و احساسات

عاطفی را با سنجش‌های اجتماعی و فرهنگی که مورد قبول عموم و جامعه است مقایسه و تفاوت آن را درک می‌کند.

جامعه شناسان، فرهنگ هر جامعه را در تکوین شخصیت مؤثر می‌دانند و معتقدند که تفکیک شخصیت که نشان دهنده وحدت وجود فرد است، از عقل (عامل درونی) و محیط (عامل بیرونی) امکان پذیر نیست. فرد از بدو تولد دارای شخصیت است و با رشد عقلی، جسمی و روانی در ادوار مختلف زندگی، شخصیت تکامل پیدا می‌کند و هرگاه استعداد، قابلیت، ذوق هر فرد تحت شرایط محیط پرورش یافته و به طور عقلانی تربیت شود فرد، شخصیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.

تضاد و نبرد عقل با جهل

علی (علیه السلام) می‌فرماید: «خداوند، در نهاد فرشتگان، خردی بدون شهوت نهاد و در چارپایان، شهوتی بدون خرد قرار داد؛ اما در آدمیان، خرد و شهوت را با هم قرار داد.»

از این نکته به خوبی دانسته می‌شود که ساختار وجودی انسان، از دو حقیقت عقل و جهل، ترکیب یافته است. از این لحاظ است که گفته می‌شود عقل، از سنخ نور و روشنایی بوده و با شناخت، آگاهی، هشیاری و دور اندیشی مناسبت دارد؛ اما جهل با توجه به ماهیت آن، با ظلمت، تاریکی و ناآگاهی مرتبط است.

اعتقاد به وجود یک تضاد اساسی و هسته‌ای در شخصیت انسان، از قدیم وجود داشته است. نیروی روشنی و تاریکی، خدا و شیطان، و خیر و شر، همه دلیل اعتقاد به وجود یک تضاد اساسی در وجود

انسان است. از جنبه‌ی دینی این تضاد با مفهوم عقل و جهل، بیان شده است. عقل، انسان را به سوی هدایت و نجات و جهل به سوی گمراهی و هلاکت بر می‌انگیزد.

نیروی عقل، دعوت‌کننده‌ی انسان به سوی خیر و نیکی و سعادت است و نیروی جهل، دعوت‌کننده‌ی انسان به سوی طغیان، گمراهی و سقوط است. پیروزی و حاکمیت عقل، مشروط به مخالفت با اعمال جاهلانه است.

اگر نیروی عقل، در وجود انسان غالب باشد، نفس آدمی نیز فرمان‌بردار دستورهای عقل خواهد شد. اگر جهل در وجود انسان حاکم شد، نفس، فرماندار وجو انسان می‌گردد.

در وجود انسان، عقل و جهل در نبرد دایمی با یکدیگرند که نتیجه‌ی آن، پیروزی یکی و شکست دیگری است. در صورتی که عقل پیروز شود، انسان بر خودش حکومت و فرمانروایی می‌کند و اعمال غیر انسانی، تحت کنترلش قرار می‌گیرد.

در این صورت، فرد از یک نظام ویژه روانی و شخصیتی برخوردار می‌شود که اعمال و رفتار او را در همه زمینه‌ها مدیریت می‌کند.

آسیب‌پذیری عقل

عقل انسان در معرض آسیب‌پذیری قرار دارد. انسان را به این جهت عاقل می‌گویند، و به این خصلت ممتاز از سایر جانداران می‌دانند که خداوند انسان را به طور فطری این چنین آفریده که در مسایل فکری

و نظری حق را از باطل، و در مسایل عملی خیر را از شر، و نفع را از ضرر تشخیص دهد.

گاهی یکی یا چند خصلت آدمی بر سایر قوا غلبه می کند و طوفانی در درون به راه می اندازد. مثلاً درجه خشمش بالا می رود و چشم عقلش نمی تواند حقیقت را درک کند. در نتیجه بقیه قوای درونی اش باطل یا ضعیف می شود و انسان را از مرز اعتدال خارج می کند، یا به طرف وادی افراط یا تفریط سوق می دهد، آن وقت عقل آدمی نظیر آن قاضی می شود که بر طبق مدارک باطل و شهادت های کاذب و منحرف و تحریف شده، حکم می کند، یعنی در حکمش از مرز حق منحرف می شود، هر چند که خیلی مراقب است به باطل حکم نکند، اما نمی تواند. چنین قاضی ای در عین این که در مسند قضا نشسته، قاضی نیست.

انسان عاقل هم در مواردی که یک یا چند تا از غرایز و امیال درونیش طغیان کرده یا عینک محبت به چشم عقل خود بسته و یا عینک خشم یا ترس زیاده از حد، یا امید بی جا یا حرص، یا بخل یا تکبر، در عین این که هم انسان است و هم عاقل، نمی تواند به حق حکم کند، بلکه هر حکمی که می کند باطل است.

بنابر این اگر عقل انسان در چنین مسیری قرار بگیرد و قلمرو علمش به چهار دیوار خیر و شرهای دنیوی محدود گردد، دیگر عقل نامیده نمی شود، چون با سلامت فطرت همراه نیست.

از سوی دیگر ممکن است انسان در اثر نداشتن تعلیم و تربیت صحیح در تشخیص مصداق کمال، گرفتار اشتباه شود و عوض این که راه تکامل را بییماید، راه انحطاط و نقصان خود را طی کند. بر اساس آن چه گذشت انسان گاهی قوه‌ی تشخیص را از دست می‌دهد و آن جاست که عقل رو به زوال می‌رود و جهل قوت می‌یابد و آثار خود را در انسان آشکار می‌کند.

فصل دوم

معانی و ابعاد جهل

ندانستن یا ناآگاهی

جهل به معنی نبودن علم و آگاهی در موجوداتی است که استعداد و پتانسیل دانایی را دارند و می توانند یاد بگیرند. بنابراین به حیوانات نمی توان جاهل گفت، زیرا توان آموختن را ندارند. ولی انسان چون می تواند بیاموزد، پس هر آن چه را نیاموخته و دانایی پیدا نکرده است، نسبت به آن امور جاهل و نادان به شمار می آید.

در حوزه علوم عقلی، اصطلاح جهل تقریباً در همان معنی لغوی به کار برده می شود؛ یعنی جهل در علومی مانند فلسفه و منطق، اصطلاحی است که در مقابل مفهوم علم به کار رفته و به معنی ندانستن یا ناآگاهی است.

اگر بخواهیم کمی دقیق تر نگاه کنیم، باید بدانیم که اصطلاح جهل در محدوده علوم عقلی، رابطه بسیار تنگاتنگی با مفهوم و تعریف علم دارد؛ یعنی برای درک معنی اصطلاحی جهل در این علوم، باید مفهوم علم نیز به درستی شناخته شود. با توجه به این که در دانش منطق، علم به معنی آگاهی داشتن و دست یافتن به واقعیت های خارج از ذهن است، جهل نیز در این دانش، به معنی ندانستن و دست نیافتن به واقعیت های خارجی خواهد بود.

جاهل کسی است که در امری و یا مطلبی علم و آگاهی نداشته باشد. البته باید توجه داشت که در این حوزه، جهل زمانی اتفاق می افتد که توانایی به دست آوردن علم وجود داشته باشد؛ یعنی در علوم عقلی به هر گونه ندانستی جهل گفته نمی شود، بلکه ندانستن زمانی تبدیل به جهل می شود که در کنارش امکان دانستن نیز وجود داشته باشد.

به طور مثال هیچ انسانی در مورد ذات خداوند جاهل نیست؛ زیرا دست یافتن به گُنه خداوند برای هیچ انسانی امکان ندارد، به همین دلیل ندانستن آن نیز جهل به حساب نمی آید؛ بر این اساس حیوانات و اجسام نسبت به هیچ چیز جاهل نیستند و به طور کلی جهل در مورد این موجودات مطرح نخواهد شد.

فقدان عقل و تعقل ورزی

جهل در فارسی به نادانی، حماقت و سفاهت و بی اعتنائی تعبیر شده است. جهل و نادانی در مقام نظر و عمل بزرگ ترین مصیبت بشر است؛ چرا که همه بدبختی ها در دنیا ریشه در جهالت انسان دارد. البته با آموزش می توان علم را به آدمی آموخت، ولی در یک مرتبه دیگر، نمی توان کاری کرد که شخص از عقل خویش استفاده کند و هم چنان جاهل باقی می ماند. دو مشکل بزرگ آدمی که مرتبط با جهل است؛ یکی فقدان دانش و علم و دیگری عدم بهره گیری از عقل یعنی همان تعقل و خردورزی است.

واژه عربی جهل که در فارسی به نادانی برگردان و ترجمه شده، گاه نقیض علم و گاه نقیض عقل قرار می‌گیرد. بنابراین، ترجمه جهل به معنای نادانی و ندانستن و فقدان دانش شاید ترجمه‌ای ناقص و نارسا باشد؛ چرا که در این ترجمه به مسأله تعقل و خردورزی هیچ اشاره نمی‌شود؛ هر چند که نادان می‌تواند کسی باشد که خرد ورزی نکرده و از طریق معلوم خود مجهولی را حل نکرده است؛ اما نادانی و عدم آگاهی می‌تواند ارتباط به تعقل نداشته باشد؛ چرا که شاید برای یک انسان عاقل به دلایل مختلف شرایط فراگیری کسب علم فراهم نشود.

به هر حال، واژه جهل دارای دو کاربرد اصلی است؛ چرا که گاه در برابر علم و گاه در برابر عقل به کار می‌رود. پس ممکن است وقتی گفته شود شخصی جاهل است به دو معنا به کار می‌رود:

۱- فقدان دانش

۲- فقدان عقل و تعقل ورزی

در مورد فقدان دانش یک نمونه‌ی تاریخی، بیان می‌شود:

در سال ۱۲۶۴ هجری قمری، یعنی درست در حدود ۱۶۸ سال پیش، نخستین برنامه دولت کشور ایران برای واکسیناسیون به فرمان امیرکبیر آغاز شد.

چند روز پس از آغاز آبله‌کوبی به امیر کبیر خبر دادند که مردم از روی ناآگاهی نمی‌خواهند واکسن بزنند! فالگیرها و دعانویس‌ها در شهر شایعه کرده بودند که واکسن زدن باعث راه یافتن جن به خون انسان می‌شود! امیرکبیر بی‌درنگ فرمان داد هر کسی که حاضر نشود آبله

بگوید، باید پنج تومان به صندوق دولت جریمه بپردازد. او تصور می‌کرد که با این فرمان همه مردم آبله می‌کوبند.

اما نفوذ سخن دعانویس‌ها و نادانی مردم بیش از آن بود که فرمان امیر را بپذیرند. شماری که پول کافی داشتند، پنج تومان را پرداختند و از آبله‌کوبی سرباز زدند. شماری دیگر هنگام مراجعه مأموران در آب انبارها پنهان می‌شدند یا از شهر بیرون می‌رفتند.

روز بیست و هشتم ماه ربیع الاول به امیر اطلاع دادند که در همه‌ی شهر تهران و روستاهای پیرامون آن فقط سی‌صد و سی نفر آبله کوبیده‌اند. در همان روز، پاره دوزی را که فرزندش از بیماری آبله مرده بود، به نزد او آوردند.

امیر به جسد کودک نگریست و آن گاه گفت: «ما که برای نجات بچه‌هایتان آبله‌کوب فرستادیم.» پیرمرد با اندوه فراوان گفت: «حضرت امیر، به من گفته بودند که اگر بچه را آبله بگوییم، جن زده می‌شود.» امیر فریاد کشید: «وای از جهل و نادانی، گذشته از این که فرزندت را از دست داده‌ای باید پنج تومان هم جریمه بدهی.» پیرمرد با التماس گفت: باور کنید که هیچ ندارم.

امیرکبیر دست در جیب خود کرد و پنج تومان به او داد و سپس گفت: «حکم بر نمی‌گردد و عوض نمی‌شود، این پنج تومان را به صندوق دولت بپرداز.»

چند دقیقه دیگر، بقالی را آوردند که فرزند او نیز از آبله مرده بود. این بار امیرکبیر دیگر نتوانست تحمل کند. روی صندلی نشست و با

حالی زار شروع به گریستن کرد. در آن هنگام میرزا آقاخان وارد شد. او در کمتر زمانی امیرکبیر را در حال گریستن دیده بود. علت را پرسید و ملازمان امیر گفتند که دو کودک شیرخوار پاره دوز و بقالی از بیماری آبله مرده‌اند.

میرزا آقاخان با شگفتی گفت: «عجب، من تصور می‌کردم که میرزا احمدخان، پسر امیر، مرده است که او این چنین های‌های می‌گرید.» سپس، به امیر نزدیک شد و گفت: «گریستن، آن هم به این گونه، برای دو بچه‌ی شیرخوار بقال و چقال در شأن شما نیست.» امیر سر برداشت و با خشم به او نگریست، آن چنان که میرزا آقاخان از ترس بر خود لرزید.

امیر به آرامی اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: «خاموش باش. تا زمانی که ما سرپرستی این کشور و ملت را بر عهده داریم، مسئول مرگشان ما هستیم.» میرزا آقاخان آهسته گفت: «ولی اینان خود در اثر جهل آبله نکوبیده‌اند. امیر با صدای رسا بیان داشت: «مسئول جهلشان نیز ما هستیم. اگر ما در هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد کنیم، دکانویس‌ها بساطشان را جمع می‌کنند. تمام ایرانی‌ها اولاد حقیقی من هستند و من از این می‌گیریم که چرا این مردم باید این قدر جاهل باشند که در اثر نکوبیدن آبله بمیرند!»

بر اساس این واقعه‌ی تاریخی و حقوق مردم در کشور، دولت‌ها نیز در رفع جهل عمومی مردم و تقویت بینش و اندیشه آنان سهیم هستند. گرچه امروزه دانش و علوم نسبت به ادوار گذشته قابل مقایسه نیست،

اما در حال حاضر هم گروهی نسبت به رعایت پاکیزگی محیط زیست، اعمال عاقلانه‌ای انجام نمی‌دهند.

به عنوان مثال یک علت عمده از این که تعدادی از مردم، محیط زیبای طبیعت را آلوده می‌کنند و به محیط زیست آسیب وارد می‌سازند، به سهم دولت در آموزش، تذکر، فرهنگ سازی جامعه و اعمال قانون مربوط می‌شود.

فعلی را بدون علم انجام دادن

به طور کلی جهل و نادانی دارای دو بعد و مفهوم است. یک بعد آن در برابر علم قرار دارد و مفهوم دیگر آن در برابر عقل واقع می‌شود و به عبارتی یک مرتبه جهل در برابر علم است و در مرتبه‌ی بعدی جهل در برابر عقل؛ یعنی شخصی خودش را به جهالت بزند و به علم خود عمل نکند.

جاهل یا قاصر است و یا مقصر. جاهل قاصر به افرادی اطلاق می‌شود که عدم آگاهی او به علت نبود امکانات یادگیری و نداشتن توان آموختن و یا با وجود سعی و کوشش برای آموختن دچار لغزش و خطا گردیده باشد.

جاهل مقصر به کسی گفته می‌شود که هم امکان یادگیری برایش فراهم بوده و هم توان آموختن داشته ولی برای آموختن و دانایی تلاش نکرده است.

عدم آگاهی از معارف

علوم و معارفی که انسان را با مبدأ و مقصد خود آشنا می‌کنند و راه رسیدن به فلسفه آفرینش خود را به او نشان می‌دهند، ضروری‌ترین معارف مورد نیاز اویند. انسان باید بداند که چگونه پدید آمده و هدف از آفرینش او چه بوده است؟ چه باید بکند تا به فلسفه آفرینش خود برسد؟ به کجا می‌رود و چه خطرهایی او را تهدید می‌کنند؟

معارفی که به این مسایل پاسخ می‌دهند، همان میراث ادیان الهی‌اند. این معارف، مبدأ همه خیرها و مقدمه شکوفایی عقل عملی و جوهر علم هستند و جهل به این معارف، جامعه انسانی را در معرض مصیبت‌ها و عقب ماندگی، قرار می‌دهد.

البته تنها، شناخت این معارف، کارساز نیست؛ بلکه در صورتی کارآیی دارند که جهل (به مفهوم نیرویی در مقابل عقل) به وسیله‌ی خرد، مهار شود. همه‌ی زیبایی‌های اعتقادی، اخلاقی و عملی مانند: خیر، علم، معرفت، حکمت، ایمان، عدالت، انصاف، اُلفت، مهربانی، قناعت، سخاوت، امانتداری، امید، صداقت، شکیبایی، فروتنی، ازجمله نشانه‌های خرد، شمرده شده‌اند.

در مقابل آن‌ها نیز همه زشتی‌های اعتقادی، اخلاقی و عملی از دلایل نادانی به شمار می‌روند. انسان در انتخاب و پرورش هر یک از این دو نیرو و پیروی از آن، آزاد است. او می‌تواند از نیروی خرد خود پیروی کند و با احیای آن، نیروی نادانی را بمیراند و با پرورش اندیشه و خرد،

به موفقیت در عرصه‌های مختلف زندگی‌های فردی و اجتماعی نایل گردد.

انتخاب راهی که نیروی نادانی، انسان را به آن دعوت می‌کند و پیروی از آن؛ خطرناک‌ترین جهل به شمار می‌رود، زیرا اگر انسان، راهی را که خرد برای او ترسیم کرده، انتخاب کند، بی تردید، علم و حکمت، او را به هدفی مفید و سازنده، هدایت خواهد کرد.

اگر انسان، از روی نادانی، راهی را انتخاب کرد، در این حال، اگر کسی بزرگ‌ترین دانشمند روی زمین هم بشود، دانش او برای هدایتش سودی نمی‌بخشد و بیماری نادانی‌اش دامن‌گیر جامعه خواهد بود. هم‌چنان که در دنیای امروز می‌بینیم که عامل بسیاری از گرفتاری‌ها و مصایب کشورهای جهان سوم، کشورهای قدرتمند سرمایه‌داری هستند که حاکمان آن از جنبه دانش سیاسی و علوم دیگر به طور نسبی کمبودی ندارند، اما به دلایل منافع اقتصادی بدون اتکا به عقل و خرد، مردم کشورهای ضعیف‌تر را از حقوق اولیه خود محروم می‌کنند.

انواع جهل

جهل به دو نوع بسیط و مرکب تقسیم شده است: جهل بسیط عاری بودن نفس از هرگونه علم و اذعان به جهل خود است. (رجوع کنید به نراقی، ج ۱، ص ۱۳۶). این امر مذموم نیست، زیرا یادگیری مبتنی بر آن است. در جهل بسیط انسان جهل به شیئی دارد و می‌داند که جاهل

است و به عبارتی چیزی را نمی داند ولی خودش هم می داند که نمی داند.

در این نوع جهل، جاهل بر نادانی خود آگاهی و وقوف دارد و در صد برطرف کردن آن می باشد. مانند انسانی که علم ریاضی نداند و بر نادانی خویش واقف باشد و در صورتی که شرایط مکانی و زمانی ایجاب کند، قادر خواهد بود بر جهل خود فایق شود. بنابر این جهل بسیط زود برطرف می شود، زیرا وقتی انسان چیزی را نداند و بداند که نمی داند در مقام دانایی آن بر می آید و یا لاقلاً به حرف دیگران گوش می دهد که اگر حقیقت است بپذیرد. در هر حال این نوع جهل خیلی خطر ندارد.

جهل مرکب عبارت است از خالی بودن نفس از هرگونه علم و اعتقاد به آن چه برخلاف واقعیت است، همراه با این اعتقاد که حقیقت را می داند. ترکیب در جهل هم به معنای این است که ما دو جهل داشته باشیم: ۱- جهل به شیئی ۲- جهل به جهل مان.

چه بسا که انسان چیزی را نمی داند اما خیال می کند دارای علم است و حرف او صحیح و منطقی است، این گونه جهل، علاج ناپذیر و یا به سختی علاج پذیر است، چون غرور نمی گذارد جهل او برطرف شود، چنان که اغلب مدعیان روشنفکری این چنین اند و فقط ادعای علم دارند. از این جهت به چنین جهلی، جهل مرکب می گویند که نجات یافتن از چنین جهلی کاری بس دشوار است، چون انسان مادامی که معتقد به جهل خود نباشد، اقدامی برای رفع آن انجام نمی دهد.

بدترین رذایل

جهل مرکب را بدترین رذایل و زایل کردن آن را بسیار سخت دانسته‌اند. به عبارتی دیگر یک نوع جهل آن است که انسان وجود آن را در خود انکار نمی‌کند، اما مشکل و گرفتاری از آن‌جا شروع می‌شود که فردی جاهل، جهل خود و نصایح دیگران را قبول نکند و خودش را عقل کل تصور کند. چنین افرادی در محیط کار و اجتماع، به خصوص به عنوان شریک زندگی مایه‌ی زجر و گرفتاری خواهند بود.

بر اساس آن چه بیان شد، اگر کمی دقت کنیم، متوجه می‌شویم که ساده‌ترین تعریف برای جهل بسیط ندانستن است. یعنی تمام حالت‌هایی که در گفتگوهای روزمره به آن‌ها ندانستن گفته می‌شود، جهل بسیط است و همین جهل، انسان را وادار به پرسش و تحقیق کرده و باعث پیشرفت وی می‌شود. اما هنگامی که شخصی در موضوعی جهل مرکب دارد، اگر از وی در مورد آن موضوع سؤال شود، در پاسخ خواهد گفت که جواب را می‌داند، اما پاسخی که به شما می‌دهد صحیح نخواهد بود.

به طور مثال بسیار اتفاق افتاده است که از کسی می‌پرسیم ساعت چند است؟ و او بدون نگاه به ساعتش، ساعت را می‌گوید؛ اما وقتی ساعت خود را نگاه می‌کند، پاسخ خود را اصلاح می‌کند. این شخص در لحظه اول جهل مرکب داشته است؛ زیرا به خیال خود ساعت را می‌دانسته است، اما در واقع ساعت را نمی‌دانسته است، اما پس از نگاه به ساعت، جهل مرکبش از بین می‌رود.

محدودیت علوم انسان

تاریخ علم نشان می‌دهد که حقایق علمی به یک باره کشف نشده‌اند. بلکه تدریجاً و قدم به قدم به کشف آن‌ها توفیق حاصل شده‌است. یعنی نمی‌توان در مجموع، روند شناخت و علم را به پایان رساند. و به یقین رسید چرا؟ برای جواب به این سؤال باید دانست که تفکر بشری چیست. آیا تفکر بشری تنها محصول فکر یک انسان است؟ البته نه! تفکر بشری ثمره‌ی فعالیت فکری تمام بشریت است که جهان را تحت مطالعه قرار می‌دهند. لذا مسئله مربوط می‌شود به نسل‌های گذشته و حاضر و آینده.

اما همه‌ی میلیون‌ها انسان با هم و در یک زمان حقایق را مطالعه نمی‌کنند. بلکه هر کس و هر نسل با وسایلی که در اختیار دارد به بررسی مجهولات می‌پردازد. بنابر این تفکر هر انسانی محدود به سطح علم و تکنیکی است که از نسل‌های قبلی به ارث برده است.

یعنی شناخت انسان در چهار چوب زمان تاریخی معینی محدود می‌باشد. به همین جهت نمی‌توان از شناخت قطعی و کامل گفتگو کرد و به یقین رسید.

علم و شناخت، نسبی است و بستگی به سطح تکامل علوم روز دارد. حقیقت نسبی مفهوم و تصویری است که در اساس صحیح است و با واقعیت مطابقت دارد، ولی کامل نیست و با پیشرفت علوم و تجربیات بشری روشن‌تر و دقیق‌تر می‌شود. یعنی هر حقیقت نسبی محتوی جزئی از حقیقت مطلق است. مثلاً دموکریت بیش از دو هزار سال قبل

می‌گفت که تمام اجسام از اجزای ریز تجزیه‌ناپذیر تشکیل یافته‌اند و آن‌ها را اتم می‌نامید.

امروزه علم ثابت کرده است که اجسام واقعاً از اتم‌ها ساخته شده‌اند ولی این اتم‌ها تجزیه‌ناپذیر نیستند، به این علت می‌گوییم که نظریه دموکریت حقیقتی نسبی بود. یعنی جزیی از حقیقت مطلق را در بر داشت. در حال حاضر علم، اطلاعات بیشتری از اتم در اختیار ما گذاشته است. اما این امر چنین معنی نمی‌دهد که علم تمام کشفیات خود را درباره‌ی اتم انجام داده است، زیرا ترکیب و ساختمان اتمی در آینده بیش از این و بارها تحت مطالعه قرار خواهد گرفت و تئوری اتمی کامل‌تر از این خواهد شد.

کسانی که در تجزیه و تحلیل پدیده‌ها بی توجه به شرایط معین هر پدیده، به احکام کلی استناد می‌کنند و ادعای رسیدن به یقین و حقیقت مطلق دارند، دگماتیست نامیده می‌شوند.

پیدایش و سیر پدیده‌ها تابع شرایطی است که پدیده‌های مذکور در آن شرایط به وجود می‌آیند. لذا نمی‌توان به استناد احکام و دستورالعمل‌های کلی و ابدی و تغییرناپذیر، به کشف قوانین و سیر تکاملی آن پدیده‌ها نایل گردید. بلکه باید هر پدیده‌ای را در شرایط خاص آن پدیده تحت بررسی قرار داد تا حقایق و قوانین مربوط به آن، به درستی کشف شود.

آنچه در مورد این بحث باید به دقت مورد توجه قرار گیرد این است که حتی فلسفه، خود را چیزی کامل و پایان یافته و یقین و

بی‌نیاز از تغییر و تکامل تلقی نمی‌کند. برعکس چنین تصور می‌نماید که این فلسفه فقط پایه‌های اساسی علمی را گذاشته است که تجربیات بشری آن را غنی‌تر و کامل‌تر خواهد ساخت.

اسلوب منطقی نگاه علمی نیز خود دانشی است که مانند سایر علوم در حال تکامل است. باورها و تصور یقین‌هایی که در شرایط مختلف، به اشکال گوناگون تظاهر می‌نمایند، نسبی هستند. تئوری‌های علمی گوناگون و متغیر و تکامل تدریجی دانش انسان همه حاکی از نسبی بودن علوم انسان دارد.

شاخه‌های مختلف علوم

امروزه علم و تخصص به شاخه‌های مختلفی تقسیم شده که هر کس با تحقیق و پژوهش به شاخه‌ای از آن به طور نسبی دست می‌یابد. به عنوان نمونه هر پزشک در رشته‌ای از علوم پزشکی تخصص دارد که از سایر رشته‌های آن بی‌اطلاع است. هر دانشمند و محقق در جزئی از علوم اجتماعی دارای اطلاع و تخصص است. با این وجود علوم متخصصان نیز نسبی است، چون هر روز این علوم در حال تکامل و پیشرفت است.

بنابراین در مجموع علم انسان بسیار ناچیز و محدود است و از این دیدگاه است که قرآن در آیه‌ای می‌فرماید: «... او (انسان) بسیار ظالم و جاهل بود.» منظور از ظلم و جهل، زمینه‌ی ظلم و جهل است؛ توضیح این که امانت داری دین، باید به کسی داده شود که عادل و

عالم باشد و کسی این قابلیت را دارد که ظالم و جاهل نیز بتواند باشد؛ پس این که می‌گوید: ظالم و جاهل است، یعنی لیاقت این را دارد که امانت دین به او داده شود. (اگر به درستی آن را انجام داد، عادل و عالم و گر نه ظالم و جاهل است.)

از سوی دیگر این توصیف قرآن به خاطر عدم آگاهی غالب انسان‌ها از قدر و منزلت از این مقام عظیم است که به خود ستم می‌کنند؛ همان کاری که از آغاز در نسل آدم به وسیله‌ی قابیل شروع شد و هم اکنون نیز ادامه دارد و می‌بینیم که در دنیای امروز انسان‌های جاهل که فریب شعارهای ظلم ستیزی را می‌خورند، با تشکیل سازمان مسلح با عناوین ظاهری خیرخواهانه و شعار عدالت طلبی چگونه مردم را قتل عام می‌کنند.

در هر حال اشاره‌ی قرآن به جهل انسان تحت شرایط و ویژگی‌های خاصی است. از نظر قرآن همواره جهل مورد مذمت واقع نمی‌شود، زیرا همه‌ی انسان‌ها به همه‌ی علوم آگاهی ندارند و برای کسب هر دانشی نیاز به پژوهش و تحصیل است. بنابراین از نظر قرآن جاهلی مورد سرزنش واقع می‌شود که جاهل در جهل خودش مقصر باشد.

به عبارتی دیگر فردی که در آموزش علوم مورد نیاز زندگی و یا تعلیم و تربیت خویش کوتاهی کند، مورد انتقاد قرار می‌گیرد. انسان از لحظه تولد، مستعد فهمیدن، درک کردن و آموزش است. بر این اساس می‌تواند از جهل و نادانی‌های یافته و بر اسرار خلقت و به کار بردن

تدبیر در زندگی، آگاهی یابد و رمز و راز هستی و فنون زندگی را دریابد و به کمال و شکوفایی عقل برسد.

پس نادانی نسبت به همه‌ی علوم، برای مردم، مذموم یا خطرناک نیست. به بیان دیگر، ادبیات، صرف و نحو، منطق، کلام، فلسفه، ریاضی، فیزیک، شیمی و سایر رشته‌های علوم و فنون ارزشمندند؛ ولی نمی‌توان پذیرفت که ندانستن این علوم، ریشه همه شرور، بزرگ‌ترین مصیبت، زیانبارترین دردها، خطرناک‌ترین دشمن و شدیدترین فقر است و چنان‌چه کسی برخی از این علوم و یا همه آنها را نداند، بدترین جنبندگان بر روی زمین و همانند مرده‌ای در میان زنده‌هاست.

بر اساس آن‌چه بیان شد در نگاه ابتدایی به نظر می‌رسد که جهل به طور مطلق، زیانبار و مذموم باشد، ولی با تأمل معلوم می‌شود که حقیقت این است که هر ندانستنی، نکوهیده نیست. جهل به مطلق علوم و معارف مفید و سازنده امری رایج و عمومی است. اما جهل در خصوص ضروری‌ترین معارف مورد نیاز انسان، جزو نواقص و به عنوان نیرویی در مقابل عقل زیانبار است، به خصوص اگر فرد جاهلی جهل خود را علم و واقعیت تصور کند، از همان نوع جهل مرکب و مایه‌ی گرفتاری و عذاب خواهد بود.

جهل و نیستی

در دانش منطق میان جهل و علم نوعی تقابل وجود دارد؛ بنابراین، به نظر می‌رسد همه‌ی دسته‌بندی‌هایی که در منطق برای علم مطرح

می‌شود، برای جهل نیز مطرح شود. اما واقعیت این‌گونه نیست؛ زیرا جهل یک مفهوم عدمی است؛ یعنی محتوای تمام جهل‌ها، نبودن و عدم است و روشن است که در عدم نیز تفاوتی وجود ندارد؛ یعنی محتوای تمام جهل‌ها یکی است و جهل‌ها از این نظر با هم هیچ تفاوتی ندارند.

برای توضیح این مطلب می‌توان دو جعبه خالی را مثال زد؛ این دو جعبه ممکن است از نظر شکل و اندازه با هم متفاوت باشند، اما از نظر محتوا هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند؛ زیرا محتوای هر دو جعبه خالی است. بر همین اساس در مورد جهل نیز تنها تقسیم‌هایی مطرح می‌شوند که به شکل و قالب جهل باز می‌گردند؛ زیرا محتوای همه‌ی جهل‌ها عدم و نیستی است.

جهل از نظر حقوقی و فقهی

در منابع فقهی و حقوقی، جهل از نظر منشأ تحقق آن به جهل قصوری و تقصیری تقسیم شده است. در جهل قصوری، شخص متصف به جهل در شرایطی است که به هیچ وجه امکان دسترسی و آگاهی از احکام شرعی و قوانین را ندارد، مانند شخصی که در محلی دور افتاده زندگی می‌کند و نمی‌تواند با علما و مراکز علمی و دینی ارتباط داشته باشد. در جهل تقصیری، جاهل قدرت دستیابی به علم و قانون را دارد، ولی بر اثر کوتاهی و سهل‌انگاری خود همچنان در جهل باقی می‌ماند.

تقسیم‌بندی مهم دیگر جهل، باتوجه به چیزی که جهل به آن تعلق می‌گیرد، جهل به حکم و جهل به موضوع است. جهل به حکم (یا جهل به قانون) به این معناست که شخص از حکم یا قانون آگاهی نداشته باشد. مثلاً نداند که دزدی یا خیانت حرام است و آن را مرتکب شود. جهل به موضوع آن است که فرد، از اصل حکم شرعی یا قانونی آگاه باشد، اما به موضوع آن ناآگاه باشد. مثلاً، بداند که نوشیدن شراب حرام است، ولی نداند که مایعی که قصد نوشیدنش را دارد شراب است یا آب. از نظر حقوق‌دانان و فقها اشخاص، ملزم به فراگرفتن قوانین هستند. قاعده حقوقی «جهل به قانون رافع مسئولیت نیست» از قواعد پذیرفته شده و مهم حقوقی است که بر پایه آن، شرط اجرای قانون در باره افراد، علم آنان به قانون نیست و ادعای بی‌اطلاعی از قانون از آنان پذیرفته نمی‌شود، مگر در حد معقول آن؛ مثلاً، در مورد تازه مسلمانان یا تازه واردان به کشور. جهل به تفسیر قانون نیز در حکم جهل به قانون به شمار می‌رود.

به نظر حقوق‌دانان، پذیرش جهل به عنوان عامل رفع مسئولیت، سبب ایجاد بی‌عدالتی و هرج و مرج اجتماعی خواهد شد. مطابق مواد یک تا سه قانون مدنی ایران نیز ادعای جهل به قانون، پس از تصویب و انتشار قانون و گذشتن مهلت مقرر از انتشار آن، پذیرفته نمی‌شود.

جهل از نگاهی دیگر

بدیهی است که جهل از نظر مفهوم و معانی، دارای ابعاد گوناگونی است، اما در کتاب حاضر، جهلی که مورد نظر ما است، مربوط به جهل از جنبه‌ی فقهی و قانونی نیست، بلکه مربوط به انسانی است که دارای عقل و درک است، از قانون هم آگاه و مطلع است، اما به دلایلی از قبیل انگیزه‌های مادی و یا ضعف ایمان و عاقبت اندیشی، آگاهانه اعمالی انجام می‌دهد و یا سخنی به زبان می‌آورد که باعث نادیده گرفتن حرمت و حقوق دیگران، بی توجهی به قوانین و آداب اجتماعی و حتی ضرر به خود او می‌شود.

به این ترتیب با عدم بهره‌گیری از تعقل و عاقبت اندیشی، موجب اعمالی می‌شود که این اعمال و رفتارها، نشانه‌هایی از انسان جاهل و ناآگاه به شمار می‌رود. فصل آینده به شرح و تحلیل همین نکته اختصاص دارد.

فصل سوم

نشانه‌های جهل در انسان

خطرناک‌ترین دشمن

در نگاه ابتدایی به نظر می‌رسد که جهل، امری عدمی (عدم علم) است، و عدم، نه آفریده می‌شود و نه در اعمال و رفتار انسان، اثرگذار است؛ اما با دقت و تأمل به این نتیجه می‌رسیم که جهل، علاوه بر مفهوم متعارف خود (نقطه مقابل علم)، کاربرد دیگری نیز دارد، و آن، عبارت است از نیرویی در برابر عقل که امری وجودی و آفریده خداوند است.

جهل، معمولاً به معنای جهالت و بی‌خردی و برای اشاره به محرک‌های منفی و زیان‌آور وجود انسان به کار می‌رود. از دیدگاه اسلام، جهل، ریشه همه بدی‌ها، بزرگ‌ترین مصیبت، زیانبارترین بیماری و خطرناک‌ترین دشمن است و شخص جاهل، بدترین جنبنده‌ها، بلکه مرده‌ای در میان زندگان است.

جهل، آفت شکوفایی انسانیت و ریشه همه مفاصد فردی و اجتماعی است و تا این آفت، ریشه‌کن نشود، ارزش‌ها شکوفا نمی‌گردند و جامعه سالم انسانی تحقق نمی‌یابد. بنابراین جهل منشأ و خاستگاه همه‌ی زشتی‌های اخلاقی و رفتاری مانند: شر، نادانی، کفر، قساوت، عداوت، بغض، خیانت، بُخل، کذب و ... معرفی شده است.

نکته‌ای که از روایات استفاده می‌شود، این است که عقل، از سنخ نور و روشنایی بوده و با شناخت، آگاهی و هشیاری مناسبت دارد؛ اما جهل با توجّه به ماهیت آن، با ظلمت، تاریکی و ناآگاهی مرتبط است. با بسط این نظریه در چارچوب انگیزه‌ها و گرایش‌های نفس، چنین استنباط می‌شود که عقل و جهل، ساز و کارهای آشکاری برای تحقق عمل در اختیار دارند. اگر بخواهیم آدم عاقل و عالم را از جاهل باز شناسیم، می‌بایست به کارهای او توجه کرد، زیرا عقل و جهل در رفتار آدمی خود را نشان می‌دهد. در این جا به برخی از این نشانه‌های انسان جاهل اشاره می‌شود.

اعمال غیر اخلاقی

امور مورد علاقه انسان، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) خواسته‌ها و لذت‌هایی که پاسخ‌گویی به آن‌ها، مورد تأیید حکم عقل و شرع است. شوق و رغبت نفس آدمی به این گونه از لذت‌های حلال، نه تنها منعی ندارد؛ بلکه پاسخ‌گویی به جا و مناسب به آن‌ها، مقدمه‌ای برای رشد و تکامل معنوی انسان است.

ب) خواسته‌ها و لذت‌هایی که پاسخ‌گویی به آن‌ها، مورد تأیید حکم عقل و شرع نیست و شامل خواهش‌های نفسانی و اموری که مورد تأیید شرع و عقل نیستند، به کار می‌رود. خداوند، در قرآن می‌فرماید: «از هوای نفس، پیروی مکن، که تو را از راه خدا باز می‌دارد».^۱

^۱ - سوره ص ۲۶/

به طور کلی، عواملی را که موجب سلب آرامش و سلامت اندیشه می‌شوند، می‌توان با عنوان «هوای نفس» مطرح کرد، زیرا همواره انسان را به لذت‌های بدون فکر و اندیشه به عواقب آن، متمایل می‌کند و موجب گرفتاری بعدی می‌گردد. افراد زیادی که گرفتار جرایم اجتماعی، اذیت و آزارها و انحرافات اخلاقی و گرفتار محاکم قضایی و زندان می‌شوند، از این جمله‌اند. بر این اساس امام علی (علیه‌السلام) هوا و هوس را عامل ذلت و سقوط، آفت عقل و اساس محنت و رنج انسان دانسته و از پیروی آن، به شدت نهی کرده است. امام (علی علیه‌السلام) می‌فرماید: «خطرناک‌ترین چیزی که از آن بر شما بیم دارم، دو چیز است: پیروی از هوای نفس، و آرزوهای دور و دراز.»^۱ پیروی از هوای نفس مانع رسیدن به حقیقت زندگی؛ و آرزوهای طولانی موجب فراموشی آخرت می‌شود.

رفتار نابهنجار

بسیاری از رفتارهای نابهنجار اجتماعی ریشه در جهل و نادانی دارد. جهل می‌تواند هنجارهای اجتماعی را دگرگون سازد و رفتارهای اجتماعی مردمان را تحت تأثیر خود قرار دهد. به عنوان نمونه استهزا و تمسخر دیگران که رفتاری نابهنجار است، ریشه در جهل و نادانی افراد دارد. استهزا و مسخره کردن، کار افراد نادان و جاهل است. به بازی گرفتن دیگران کار مردم نادانان است؛

^۱ - خصال، ص ۵۱، ح ۶۲

کسانی که جهل وجود آنان را فرا گرفته و موجب تمسخر دیگران می‌شوند، در حقیقت جهالت به ارزش و مقام انسانیت دارند. این افراد نه برای خود ارزش قایلند و نه برای دیگران و در واقع به مقام انسانی و موقعیت شخصیتی دیگران احترام نمی‌گذارند.

یکی دیگر از انگیزه‌هایی که به طور طبیعی در انسان‌ها وجود دارد این است که می‌خواهند خودشان را مطرح کنند. این حالت در بچه‌ها بیش‌تر به چشم می‌خورد؛ مثلاً وقتی کودکی چیزی را می‌داند دلش می‌خواهد آن را اظهار نماید تا به دیگران بگوید که از این چیزها سر در می‌آورد.

این حالت در حد یک خردسال و یا یک انسان بزرگسال غیر عاقل کاملاً طبیعی است و عیبی هم ندارد. اما انسان عاقل باید به تدریج سعی کند این انگیزه‌ها را تضعیف نماید و به جای آن انگیزه‌های عاقلانه را در خود تقویت کند.

یکی دیگر از آفت‌های گفتار، تندگویی و سخن نابه جا گفتن است. انسان کم حرف اگر سخن نا به جایی از کسی بشنود، چون زود در مقام پاسخ بر نمی‌آید، می‌تواند خشم خود را فرو ببرد و عکس‌العملی نشان ندهد.

بسیاری از سخنان ناروا و کلمات زشت، هنگام عصبانیت بر زبان جاری می‌شوند، اما اگر انسان - چه عالم و چه جاهل - بردبار باشد، می‌تواند از بسیاری آسیب‌های زبان در امان بماند. بی‌ادبی و ناسزاگویی، ناشکیبایی، اقدامات ناسنجیده نسبت به دیگران، تحقیر و اهانت دیگران،

انحصارطلبی و نفی ارزش دیگران از جمله سایر رفتارهای نابهنجار است که ریشه در جهل دارد.

درحقیقت ریشه همه گمراهی‌های فکری و اخلاقی و نیز رفتارهای نابهنجار اجتماعی را باید در جهل و نادانی دانست.

توقع بی جا

افزایش سطح توقع و انتظار غیر منطقی، گاه موجب می‌شود که انسان در رفتار خویش، روش و رفتاری را در پیش گیرد که جز واژه جهل، با مفهوم و معنی دیگری نمی‌توان آن را بیان کرد.

تکبر و خود بزرگ بینی

هنگامی که شخص درک درستی از موقعیت خود در جهان و جامعه نداشته باشد و یا خود را از جنس و نژاد برتر بیابد، این توهم برای وی پدید می‌آید که وی از جایگاه و مقام برتری برخوردار بوده و دیگران نسبت به وی پست‌تر و فروتر هستند. در اصطلاح قرآن به این ویژگی استکبار گفته می‌شود. استکبار از دیگر آثاری است که قرآن برای جهل بر می‌شمارد.

خودخواهی و تکبر، صفت کسی است که جز خود چیز دیگری را در این دنیای عظیم نمی‌بیند و نمی‌خواهد. البته تکبر و خودخواهی یا خودپرستی انواع زیادی دارد که دامنگیر طبقات اجتماع ما می‌باشد. مبدأ و ریشه تکبر، در خود کم‌بینی است. شخص متکبر در خود احساس

حقارت می‌کند و این حس حقارت، او را رنج می‌دهد. بر این اساس برای پوشش دادن به نواقص خود در ظاهر، فخر فروشی می‌کند و می‌خواهد از راه برتری طلبی عقده‌گشایی کند.

آدم متکبر، حتی از درس خواندن باز می‌ماند، چون تکبرش اجازه نمی‌دهد برای حل مشکلاتش به دیگران مراجعه کند و حاضر نیست پیش استاد برود و شبهات علمی خودش را حل کند، در نتیجه همین‌طور جاهل و در بند مشکلات می‌ماند. بنابر این تکبر انسان را از رسیدن به واقعیت‌ها باز می‌دارد و در حقیقت یک حجاب بین انسان و واقعیات است. چون کبر ورزیدن و برتری فروختن، تنها شایسته خداست که همه کمالات را دارد و باید بر همه برتری داشته باشد.

افراد جاهل به جهت عدم شناخت درست از موقعیت خود و دیگران رفتاری را در پیش می‌گیرند که دلیل بر خود بزرگ بینی آنان است. نمونه‌ای که قرآن اشاره می‌کند، جهل ابلیس است که خود را برتر از آدم یافته و از نظر نژادی و عنصر ایجاد در موقعیت عالی‌تر خود را می‌یابد. این گونه است که خوی استکباری وی در عمل نشان داده می‌شود و حاضر به پذیرش برتری آدم و سجده و اطاعت از وی نمی‌شود.

عادل و عالم مانند درخت پرباری است که هر چه بیش‌تر محصول و میوه می‌دهد سر به زیر تر و افتاده‌تر است. جاهل فردی به دور از تواضع و فروتنی و اهل تکبر و خودبزرگ بینی است و همین رفتارش خود گواه و شاهدی روشن بر جهالت اوست. البته در برابر چنین افرادی باید روشی مشابه خودشان رفتار کرد.

نپذیرفتن حق و قانون

افراد جاهل فکر می‌کنند هر کاری که دلشان می‌خواهد می‌توانند انجام دهند و هیچ تعهدی نسبت به اعمال و رفتار خود ندارند. به همین دلیل مقدمه و لازمه هر نوع فرهنگ سازی، آگاه کردن افراد است. بسیاری از تحولات تاریخ بشر زمانی رخ داده که مردم به سطح خاصی از آگاهی رسیده‌اند.

شوخی زیاد

از دیگر نشانه‌های جهالت شوخی زیاد است؛ چرا که از چشم مردمان می‌افتد و مردم چنین فردی را جاهل می‌شمارند و با او رفتاری که در شان عاقل است، نخواهند داشت. از این روست که امیرمؤمنان به مردمان هشدار می‌دهد که از شوخی زیاد اجتناب کنند تا متهم به جهالت نشوند و عزت و کرامت ایشان از میان نرود. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: هر کس زیاد شوخی کند، نادان شمرده می‌شود.

به کار نبردن علم

از دیگر نشانه‌های جاهل این است که از علم و عقل خویش بهره نمی‌برد. بنابر این نمی‌توان گفت که هر کسی علم و عقل دارد، جاهل نیست؛ چرا که کسی که از عقل و علم خویش بهره نبرد، مصداق حقیقی جاهل است.

ناشکیبایی

از دیگر نشانه‌های جهالت می‌بایست به فقدان صبر و حلم و بردباری و شکیبایی اشاره کرد. افراد جاهل کم جنبه و کم ظرفیت هستند و با نسیمی دچار تلاطم می‌شوند.

پس ممکن است که شخص به ظاهر عاقل و عالم باشد، ولی برخوردار از خویشتن‌داری نباشد؛ زیرا صبر از آثار عقل و علم است و کسی که شکیبا و بردبار نباشد، از عقل و علم بهره‌ای نبرده است.

شتاب‌زدگی و یا از دست دادن فرصت

انسان عاقل و عالم کسی است که وقت شناس باشد و هر کاری در زمان خویش انجام دهد. فرصت‌ها را غنیمت شمارد و بداند که چون ابرها به سرعت می‌آیند و می‌روند. پس نه پیش از وقت عمل می‌کند و نه هنگام فرصتی آن را به تأخیر می‌اندازد.

یکی از عوامل شتاب‌زدگی، جهل و نادانی است، زیرا افراد جاهل و نادان اغلب گرفتار اوهام و پندارهای غلط هستند و به گمان این که مقدمات کار فراهم است، خود را در گرداب حوادث می‌افکنند و با ناکامی و شکست رو به رو می‌شوند، درحالی که هوشیاران آگاه، تمام جوانب کار را مورد بررسی قرار می‌دهند و با دوراندیشی و دور از هر گونه شتاب‌زدگی، برنامه‌ریزی می‌کنند.

تحجر، تعصب و تنگ نظری

تَحَجُّر مثل سنگ سخت شدن و سخت‌گیری کردن در مورد کسی که نسبت به خود سخت‌گیری کند و حلالی را حرام کند می‌گویند و در اصطلاح به واپس‌گرایی بی دلیل و جمود فکری تحجر می‌گویند. از لفظ تحجر، محدودنگری، سخت‌گیری، تنگ نظری و به یک معنا خشونت استفاده می‌شود و در مقابل آن نرم‌خویی، مهربانی و وسعت نظر می‌باشد، اما اغلب در مورد خشونت در سخن و دیگری در مورد خشونت در عمل به کار می‌رود.

دو بیماری خطرناک همواره آدمی را تهدید می‌کند: بیماری جمود و بیماری جهالت، نتیجه بیماری اول توقف و سکون و باز ماندن از پیشروی و توسعه است و نتیجه بیماری دوم سقوط و انحراف است. جامد و جاهل فرض می‌کنند که هر وضعی که در قدیم بوده است، جزو مسایل و شعایر دینی است، با این تفاوت که جامد نتیجه می‌گیرد این شعایر را باید نگهداری کرد و جاهل نتیجه می‌گیرد دین ملازم است با کهنه پرستی و علاقه به سکون و ثبات.

جامدهای متدین‌نما همان طوری که به پاره‌ای مسایل فلسفی رنگ مذهبی دادند، شکل ظاهری مادی زندگی را هم می‌خواستند جزو قلمرو دین به شمار آورند. افراد جاهل و بی‌خبر نیز تصور کردند که همین طور است و دین برای زندگی مادی مردم شکل و صورت خاصی در نظر گرفته است. جمود دسته اول و بی‌خبری دسته دوم فکر موهوم تناقض علم و دین را به وجود آورد.

تنگ نظری مذهبی از خصیصه‌های خوارج است، اما امروز آن را باز در جامعه اسلامی می‌بینیم. با آن که خوارج شعارشان از بین رفته و مرده است، اما روح مذهبشان کم و بیش در میان بعضی افراد و طبقات همچنان زنده و باقی است. بعضی از خشک مغزان را می‌بینیم که جز خود و عده‌ای بسیار معدود مانند خود، همه مردم جهان را با دید کفر و الحاد می‌نگرند و دایره اسلام و مسلمانی را بسیار محدود خیال می‌کنند.

خوارج با روح فرهنگ اسلامی آشنا نبودند. به علت جهل، تنگ نظر بودند و چون تنگ نظر بودند زود تکفیر می‌کردند، تا آن جا که اسلام و مسلمانی را منحصر به خود می‌دانستند و سایر مسلمانان را که اصول عقاید آن‌ها را نمی‌پذیرفتند کافر و بی دین می‌خواندند. در دوره‌های بعد جمود و جهالت و مقدس مآبی و تنگ نظری و کوتاه بینی آن‌ها برای دیگران باقی ماند.

قضاوت‌های عجولانه

برخی افراد، ظاهر بین و سریع القضاوت هستند؛ یعنی به محض مشاهده ظاهر یا گفتار کسی، در مورد خوب یا بد بودن آن قضاوت می‌کنند. این حالت سطحی‌نگری و پیش داوری یکی دیگر از ویژگی‌های افراد جاهل به شمار می‌رود. منشأ قضاوت افراد جاهل را همین ادراکات سطحی و ابتدایی تشکیل می‌دهد. قضاوت انسان عاقل

باید مبتنی بر تحقیق و دور اندیشی باشد. صرف داشتن ظاهر فریبنده و یا یک رفتار خوب یا بد نباید مبنای قضاوت قرار گیرد.

دیدن یک عمل با چشم یا شنیدن مطلب خاصی از کسی، بینش و شناخت نیست، یک رؤیت سطحی است که حیوانات هم از آن برخوردارند. از این دیدگاه مصداق واژه قلب، عقل می‌باشد که جامع ادراکات درونی و عمیق است. بنابراین ما باید سعی کنیم از قضاوت‌های سطحی در مورد اشیا و اشخاص که منشأ آن، تنها ادراکات حسی ظاهری است، اجتناب ورزیم.

در دنیا چیزهایی وجود دارد که ممکن است انسان با مشاهده آن‌ها به قضاوت‌های عجولانه‌ای دست بزند و بر این اساس، فریب بخورد. اگر انسان درست بیندیشد، متوجه می‌شود که بسیاری از چیزها که ظاهری فریبنده دارند، باطن خوبی ندارند.

با دیدن ظاهر اشخاص نمی‌توان در مورد شخصیت حقیقی آن‌ها قضاوت کرد. ممکن است کسانی ظاهری موجه داشته باشند، اما در باطن افراد دیگری باشند و به عکس، کسانی ظاهر خوبی نداشته باشند، اما باطن آن‌ها بهتر از ظاهرشان باشد. از این رو ما نباید به دیدنی‌های ظاهری اکتفا کنیم و بر آن اساس زود قضاوت نماییم، بلکه باید به دنبال ادراکات حسی، عقل خود را نیز به کار بگیریم.

بی توجهی به آداب اجتماعی

افراد جاهل در معاشرت‌ها و روابط اجتماعی حقوق دیگران را رعایت نمی‌کنند. بیان همه‌ی معاشرت‌ها ضرورتی ندارد. در این جا به‌عنوان نمونه، نکاتی در مورد شرکت در مهمانی‌ها اشاره می‌کنیم:

بی‌اهمیتی به میزبان

همه ما هم میهمان بوده‌ایم و هم در نقش میزبان ظاهر شده‌ایم. برای هر دو مورد در فرهنگ کشورمان آدابی داریم که ما را به صفت میهمان نوازی و خونگرم بودن معروف کرده است. گروهی از میهمانان بیش از حد در خانه میزبان می‌مانند و دسته دیگر خیلی کم می‌مانند. برخی پرتوقع و پاره‌ای نیز بیش از حد خجالتی‌اند.

گاهی پیش می‌آید که میزبان همزمان از دو دوست دعوت می‌کند که معمولاً این دو نفر که بسیار با هم صمیمی هستند، حرف‌های زیادی برای گفتن به یکدیگر دارند. از این رو در میهمانی خودشان به کناری نشسته و سرگرم صحبت کردن و گپ زدن می‌شوند و سایر میهمانان و میزبان را فراموش می‌کنند. در چنین مواقعی میزبان احساس خواهد کرد که فقط نقش خدمتکار این دو نفر را دارد.

زمزمه و درگوشی حرف زدن

این عمل ناخوشایند بیشتر از بچه‌ها سر می‌زند، اما برای بزرگسالان خارج از ادب و نزاکت است. افراد نادان عادت دارند که در جمع و میهمانی گفت و گو را هر چند کم به صورت زمزمه بین خودشان رد و

بدل کنند. گرچه این حرف‌ها ممکن است در باره‌ی میزبان‌شان نباشد، اما باز هم کاری نادرست و به دور از ادب است.

پرخاشگری و توهین به فرزندان و یا آزاد گذاشتن آن‌ها

به عنوان پدر یا مادر، ممکن است گاهی کارهای فرزندانمان را غیر قابل تحمل بدانیم و از دستشان عصبانی شویم و بخواهیم رفتاری که با فرزندان خودمان داریم، با فرزندان میزبان نیز انجام دهیم، اما بهتر است بدانیم که معمولاً مردم با کسانی بیشتر رفت و آمد می‌کنند و صمیمی می‌شوند که همه اعضای خانواده آن‌ها مؤدب هستند و خوشرفتاری می‌کنند و از سوی دیگر فرزندان بازیگوش خود را نیز کنترل می‌کنند.

بی صبری و شتاب

گروهی همواره شتابزده عمل می‌کنند. به میهمانی یکی از آشنایان که می‌روند تند تند غذایشان را می‌خورند، چایی را بعد از آن می‌نوشند و بی صبرانه عزم رفتن می‌کنند و این عادت و روش به دور از عقل و ادب است.

پرسش‌های خصوصی

میهمانی جای پرسش‌های خصوصی نیست. سؤال کردن‌های گاه و بی‌گاه ممکن است سبب رنجش میزبان شود. مثلاً وقتی میهمان خانواده‌ای بودید که سه تا چهار بچه داشت، نباید پرسید که باز هم بچه می‌خواهید؟ یا در مورد درآمد ماهیانه او سؤال کردن کار عاقلانه‌ای نیست.

بد خلقی

انسان به طور طبیعی دارای خصلت‌های شخصیتی خاصی است. این خصلت‌ها و ویژگی‌ها در همه به طور مشترک وجود دارد که می‌توانیم از آن به عنوان غرایز حیاتی یاد کنیم. این غرایز برای ادامه حیات ضرورت دارد و در تمام افراد دیده می‌شود.

علاقه به خود، علاقه به فرزند، حس انتقام‌جویی، حس ترس و غضب، نمونه‌هایی از همان صفاتی است که در هر انسانی وجود دارد. بدیهی است که این صفات و ویژگی‌ها باید در حد اعتدال باشد در غیر این صورت مایه گرفتاری و مشکلات خواهد شد. به عنوان مثال افراد جسور، نترس و بی احتیاط و یا برعکس افراد ترسو و بزدل هیچ‌کدام در زمره‌ی انسان‌های موفق جامعه به شمار نمی‌روند.

همان‌گونه که صفات عدالت و وظیفه‌شناسی از ویژگی‌های مفید به شمار می‌رود، به همان اندازه عدم تعادل اخلاقی مانند بد خلقی چه در محیط خانوادگی و چه در محیط اجتماعی دارای آثار زیان‌باری خواهد بود. آن‌چه که غرایز و صفات انسان را متعادل می‌کند، عقل است. هرچه قوه‌ی تعقل ضعیف‌تر باشد، عدم تعادل اخلاقی بیشتر تجلی می‌یابد. نقطه‌ی اوج این نامتعادلی، جهل است.

انسان نادان با کمترین ناملایمتی رفتار و تعادلش را از دست می‌دهد و در برابر اعمال، مشاهدات و شنیده‌هایی که بر خلاف میلش باشد، سریع‌تر واکنش نشان می‌دهد و نمی‌تواند بر خشم و غضب خود غلبه کند.

پرحرفی و زیاده‌گویی

سخن بیهوده گفتن یعنی تکلم درباره چیزی که نه فایده دنیایی دارد و نه سود پس از دنیا. پرحرفی نوعی هرزه‌گویی است که سخن بیش از مقدار نیاز را در بر می‌گیرد. کسی که می‌تواند با یک کلمه مقصود خود را برساند؛ اگر دو کلمه بگوید؛ کلمه دوم زیادی است. یعنی زیاده بر نیاز است و شکی نیست که سخنان بی فایده گفتن، مذموم است. سعدی می‌گوید: دو چیز، تیره‌ی عقل است: گفتن به وقت خاموشی و خاموشی به وقت گفتن.

پرحرفی عمل ناپسندی است، چون باید به دیگران نیز حق صحبت کردن داد و یا برای دیگران مزاحمت ایجاد نکرد.

بی توجهی به قول و تعهد

وفای به عهد، یک اصل عقلانی است و منحصر به یک عصر یا یک نسل نیست. از این رو همه عقلا به آن پایبند و معتقد هستند. خداوند متعال وفای به عهد را در سرشت انسان به ودیعه گذاشته است. بنابراین کسی که پیمان شکنی می‌کند، اول برای خود دلیلی می‌تراشد و سپس پیمانش را می‌شکند.

اگر وفای به عهد در هر جامعه‌ای مورد خدشه قرار گیرد، ثبات و قوام آن جامعه متزلزل خواهد شد. امام صادق (علیه السلام) در باره اهمیت و جایگاه وفای به عهد می‌فرماید:

« سه چیز است که خداوند به هیچ کس اجازه مخالفت با آن را نداده است: ادای امانت در مورد هر کس، چه نیکوکار باشد چه بدکار؛ وفای به پیمان در مورد هر کس، چه نیکوکار باشد چه بدکار؛ نیکی به پدر و مادر، چه نیکوکار باشند چه بدکار. (بحار، ج ۷۵ ص ۹۲) »

برخی افراد به دلیل کسب منافع مادی و جلوگیری از ضررهای مالی، پیمان شکنی می‌کنند. قرآن تأکید دارد که به هیچ بهایی پیمانی را که بسته‌اید، نشکنید و با هیچ چیز معامله نکنید. بدیهی است کم توجهی به هر یک از سه مورد بالا آثار زیانباری برای انسان به همراه دارد که آدم‌های عاقل به سراغ آن نمی‌روند.

شخصیت گرایی

یکی دیگر از موجبات لغزش اندیشه، گرایش به شخصیت‌ها است. شخصیت‌های بزرگ تاریخی یا معاصر از نظر عظمتی که در نفوس دارند، بر روی فکر و اندیشه و تصمیم و اراده دیگران اثر می‌گذارند و در حقیقت هم فکر و هم اراده دیگران را تسخیر می‌کنند، دیگران آن‌چنان می‌اندیشند که آن‌ها می‌اندیشند و آن‌چنان تصمیم می‌گیرند که آن‌ها می‌گیرند، دیگران در مقابل آن‌ها استقلال فکر و اراده خود را از دست می‌دهند.

سایر نشانه‌های جهل

افراط و تفریط، پند و هدایت ناپذیری، دشمنی با مردم، قدر ناشناسی، فریبکاری، خودپسندی، ستم و تجاوزگری، سخن گفتن بدون تدبیر، تجسس کردن در اموری که به فرد مربوط نیست؛

شرارت، خشم بی جهت، سخن بیهوده، فاش کردن اسرار، اطمینان به هر کسی، تشخیص ندادن دشمن از دوست، تجسس در اموری که به فرد مربوط نیست، حرص و آرزوی محال داشتن، قساوت، غضب، پرده دری، شک، بی‌وفایی؛ راضی شدن جاهل به راضی بودن از خود و معتقد شدن به افکار و اعمال و حرکات خویش و ادعای علم و معرفت نمودن بدون آن که برای کسب آن کوشش نماید؛ از جمله سایر نشانه‌های نادانی به شمار می‌روند.

نشانه‌های شخص جاهل از دیدگاه پیامبر(ص)

پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: جاهل دارای شش نشانه است:

۱- غضب کردن و خشم نابه‌جا

خشم و غضب به صورت افراطی، نکوهیده و زشت است. این حالت، انسان را از حالت طبیعی بیرون می‌آورد و در لحظه خشم، حتی عقل انسان درست کار نمی‌کند. تصمیم انسان‌های خشمگین، نسنجیده و خطرناک است، اما حالت اعتدال خشم، آن‌جاست که این‌گریزه طغیانگر، تنها برای خدا و به صورت صحیح و به جا به کار برده شود و با موازین عقلی، کنترل گردد. چنین خشم مهار شده‌ای نه تنها نکوهیده نیست، بلکه ستوده است. هرگاه در انگیزه آن، هوای نفس، کوچک‌ترین دخالتی داشته باشد، باید با نیروی ایمان، از آن جلوگیری شود.

۲- سخن گفتن بی‌فایده و بدون منفعت.

۳- هدیه دادن و بخشش نمودن در غیر جای خودش.

۴- افشا کردن راز و اسرار دیگران.

۵- اعتماد و اطمینان کردن به هر شخصی.

۶- تشخیص ندادن و شناختن دوست از دشمن.

پیامبر گرامی در حدیث دیگری لجاجت را نشانه جهل بیان فرموده

است: «از لجاجت دوری کنید زیرا ابتدای آن، نادانی و انتهایش،

پشیمانی است.»

فصل چہارم :

آثار جمالت

شر و نظام آفرینش

قبل از آن که آثار جهالت بیان شود، از آن جایی که یکی از آثار جهالت، شر و گرفتاری است، لازم است به اختصار در مورد پدیده‌ی شر طبیعی در عالم و نظام طبیعت نکاتی توضیح داده شود. مسئله خیر و شر یکی از مباحث مهم فلسفی است. خیر به چیزی گفته می‌شود که هماهنگ با وجود ما و مایه پیشرفت تکامل ماست. در مقابل شر چیزی است که ناهماهنگ با وجود ما باشد و مایه عقب ماندگی و انحطاط گردد.

خیر و شر بر سه گونه است: خیر مطلق، شر مطلق، خیر و شر نسبی. خیر مطلق آن است که هیچ جنبه‌ی منفی نداشته باشد و شر، عکس آن؛ یعنی هیچ جنبه مثبت ندارد، خیر و شر نسبی بین آن دو است. از این اقسام که بر شمردیم، دو قسم امکان وجود دارد:

یکی خیر محض و دیگری آن‌چه خیرش بیشتر است؛ اما آن‌چه شر محض یا شرش بیشتر از خیر باشد، امکان وجود آن از سوی خداوند نیست، چون خداوند حکیم است و از حکیم، کار قبیح تحقق پیدا نمی‌کند. معروف میان فلاسفه و دانشمندان این است که شر در تحلیل نهایی بازگشت به امر عدمی می‌کند، بنابر این خیر، چیزی جز وجود نیست، از این رو خلقت و آفرینش خدا به موجودات تعلق گرفته، نه عدم‌ها.

اگر در بعضی روایات خداوند به عنوان خالق شر و خیر ذکر شده، مقصود شرهای نسبی است که به امر وجودی بر می‌گردد، مثل حیوانات مودی که گرچه از نظر ما شر و بد هستند، ولی منافعی دارند که البته آن منافع از نظر ما مخفی است. در روایتی آمده است اگر مارها و عقرب‌ها و حیوانات گزنده نبود که سموم هوا را جذب کنند، هیچ موجودی، زنده روی زمین باقی نمی‌ماند. یا باران از نظر منافعی که برای انسان و حیات همه موجودات دارد، خیر است. گرچه از نظر آن کسی که ضرری به خانه‌اش می‌رسد، شر محسوب می‌شود.

از طرف دیگر شر را به اعتبارات دیگری نیز تقسیم می‌کنند، از قبیل شر اخلاقی یعنی رذایل و رفتارهای ناپسند و شرور طبیعی، مثل زلزله، سیل و... شرور طبیعی به خودی خود اموری وجودی بوده و خیرند و وجود همه آن‌ها در طبیعت و نظام تکوین لازم است، تا تعادل طبیعت محفوظ بماند. در عین حال این امور که از ضروریات عالم ماده هستند، از آن جهت که گاهی آسیب می‌رسانند و باعث نقصی در مال یا بدن یا سایر امور می‌شوند، شر نامیده می‌شوند؛ لذا شر بودن این امور، نسبی است.

حکمت خداوند آن است که نظامی خلق شود که موجب تحقق کمالات بیشتر و بالاتری باشد؛ یعنی، عالم و موجودات آن، به گونه‌ای آفریده شوند که هر قدر ممکن است، مخلوقات از کمالات بهتری بهره‌مند گردند. این احسن بودن نظام آفرینش را می‌توان از راه‌های دیگر نیز اثبات کرد.

اگر خدای متعال، جهان را با بهترین نظام نیافریده باشد، یا به این جهت است که علم یا قدرت به بهترین نظام، نداشته یا به این جهان علاقه‌مند نبوده و حال آن که هیچ کدام از این فرض‌ها در مورد خدای حکیم، صحیح نیست.

اقتضای عالم برای اختلاط خیر و شر در یکدیگر است؛ یعنی اصول آن دو از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر است و اگر در این دنیا حیات، غنا و قدرت هست، باید در کنار آن موت، فقر و ضعف هم باشد. عالمی که ما در آن به سر می‌بریم، عالم ماده، حرکت، تغییر، تبدیل، تضاد و تزاخم است. این خصایص لازمه ذات این عالم مادی است؛ نه این که لازمه‌ی ذات هستی باشد.

وجود نواقص و شرور و نیستی‌ها و خلأها، حاصل نظام و قوانین حاکم بر عالم مادی و جبری است. بر این اساس، این تضادها در عالم طبیعی باید وجود داشته‌باشد. اما اگر بخواهیم بگوییم که خوبی‌های این عالم باشد؛ ولی بدی‌ها و نواقص آن نباشد؛ در این صورت اصلاً این عالم، جهانی همانند عالم فرشتگان بوده و از نظام جامعه انسانی به دور خواهد بود.

این از عدالت خداوند است که آدمی را به صورتی بیافریند که بتواند در این دنیای مادی، جایگاه خود را در مراتب برتری، گزینش کرده و به سوی آن حرکت کند.

آثار جهل انسان

شرور اخلاقی مانند حسد و غیبت و دروغ که از آثار عملی انسان است؛ اصالتاً شرند. همان‌طور که نبودن برق باعث خاموش شدن لامپ می‌شود یا نبود چشم باعث می‌شود که انسان دست به عصا راه برود یا نقص پا باعث می‌شود که نتوانیم به راحتی راه برویم. این کمبودها افعالی هستند که عامل آن یک نوع عیب و نقص است.

عامل شرور اخلاقی نداشتن تربیت صحیح، فقدان خودسازی و عدم قدرت روحی، ناشی از جهل است. از طرف دیگر شرور اخلاقی می‌تواند منجر به شرور طبیعی شوند. بسیاری از بلایای طبیعی (مانند آلودگی محیط زیست) نتیجه جهل مردم است.

خفت و خواری

جهالت، آدمی را از ارزش و اعتبار در دنیا و آخرت می‌اندازد و سبب خواری و ناکامی او می‌شود. بنابر این رفتاری که از روی جهالت صورت می‌گیرد، موجب عدم موفقیت و گرفتاری می‌شود. امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «چه بسیار عزیزی که، نادانی‌اش او را خوار ساخت.» آن حضرت هم‌چنین در سخنی دیگر می‌فرماید: «راستی عزّت است و نادانی ذلّت و خواری.» (اصول کافی، ج ۱، کتاب عقل و جهل)

دوام بدبختی و گمراهی

جهالت باعث تزلزل اخلاقی و اختلالات رفتاری می‌شود، فردی که اخلاق او متزلزل شود، زمینه‌ی گمراهی و گرفتاری‌اش نیز فراهم می‌گردد. معمولاً افراد جاهل دارای تدبیر و آینده‌نگری نیستند و به همین علت چون بسیاری از رفتار و اعمال آنان بدون محاسبه و پیش‌بینی صورت می‌گیرد، بنابر این ممکن است این‌گونه اعمال آنان را به وادی بدبختی و گمراهی بکشاند. امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «نادانی، مایه مرگ زندگان و دوام بدبختی است.» بر اساس فرمایش دیگری از حضرت علی (علیه‌السلام) هدایت و ضلالت آدمی ارتباط به عقل و جهل دارد: «عقل راهنمایی می‌کند و نجات می‌دهد و نادانی گمراه می‌کند و نابود می‌گرداند.»

تفرقه و اختلاف

جهل عاملی مهم در ایجاد تفرقه و دوری از اتحاد و وحدت است. کسانی که در موضوعی، علم و دانش ندارند به طور طبیعی داوری‌های نادرستی از مسئله خواهند داشت که این داوری‌ها مانع تحقق وحدت در عقیده، روش و رفتار آن‌ها خواهد شد. معمولاً تفرقه ناشی از جهل و نادانی است؛ چرا که جهل عامل شرک بوده و شرک عامل پراکندگی دل‌های کسانی است که بر خلاف عقل عمل می‌کنند و حال آن‌که عقل به سوی اعمال منطقی و نیکی کردن دعوت می‌کند و از تفرقه و جدایی بر حذر می‌دارد.

به این ترتیب یکی از دلایل عدم ناسازگاری‌ها و هم‌چنین تفرقه و اختلاف در زندگی‌ها، مربوط به جهل و نادانی می‌شود. اثر جهل در یک مدیر، عدم هماهنگی میان کارگران و ایجاد اختلاف و رقابت منفی در آنان می‌شود و اثر جهل در زندگی زناشویی مانع عدم وحدت و تفاهم و به وجود آمدن کشمکش و نزاع خواهد بود. فرد جاهل نه تنها زندگی و آرامش را بر دیگران بلکه بر خود، تلخ و ناگوار می‌کند.

جهل و ارتکاب جرایم

هیچ انسان عاقلی مرتکب جرم یا جنایت نمی‌شود. در مورد جرم باید گفت که انسان عاقل معمولاً عمل مجرمانه انجام نمی‌دهد، اما نمی‌توان با اطمینان گفت کلیه‌ی اشخاصی که مرتکب جنایت می‌شوند، عاقل نیستند، بلکه باید این واقعیت را بگوییم که در لحظه‌ی عصبانیت به دلایلی مانند غلبه‌ی خشم، عقل آن‌ها زایل می‌گردد.

وقتی عقل زایل شود، عواقب هیچ عمل خطا و اشتباهی مورد تحلیل و محاسبه قرار نمی‌گیرد، به همین علت است که این‌گونه افراد پس از ارتکاب جنایت و یا هر جرم دیگری پشیمان می‌شوند. افراد تأثیرپذیر و متهاجم، اغلب حالت خطرناک دارند و تحت تأثیر احساسات آنی و ناپایدار و خشم شدید، حالت تهاجمی پیدا می‌کنند و مرتکب جرایم خشونت‌آمیز مخصوصاً قتل، ضرب و جرح می‌گردند.

رابطه عقل و جرم

انسان عاقل دارای ایمان و اخلاق است. و این دو ویژگی از عوامل باز دارنده‌ی انحراف هستند. تعدادی از افراد، تحت تأثیر عقاید مذهبی، اصول اخلاقی، وضع جسمی، عقلی و موقعیت اجتماعی دارای شرایطی هستند که با وجود فراهم بودن عوامل جرم زا مرتکب جرم نمی‌شوند. به این معنی که رفتار و کردار فرد تحت تأثیر اوضاع و احوال خاصی قرار گرفته است.

از یک سو، تحت تأثیر عوامل فردی (جسمی و روانی) و محیط اجتماعی که منشأ به سوی رفتار ضد اجتماعی و ارتکاب جرم است، قرار دارند و از طرف دیگر، رشد عقلی و موقعیت اجتماعی سبب مقاومت و خود داری و ممانعت از ارتکاب جرم می‌شود. به عنوان مثال فقر یک فرد عاقل باعث شرارت و سرقت او نخواهد شد.

همان‌طور که افراد از نظر جسمی و روانی با یکدیگر متفاوت هستند، در برابر فشار محرک‌های خارجی نیز، واکنش‌های مختلف از خود نشان می‌دهند. فشار ممکن است فشار بدنی و یا روانی و یا ناشی از علل مختلف خارجی باشد و غالباً با تابعیت از عقل و تدبیر برای مقابله با ناملایمات، سر و صدای زندگی شهری، ترافیک و غیره خشم خود را آشکار نمی‌کنیم.

تلاش جاهل برای بهبود زندگی

اشتیاق برای بهبود وضع زندگی و یا رفع نیاز و نیازهای ضروری، از عوامل مهم مستعدکننده‌ی روانی برای ارتکاب بعضی از جرایم به شمار می‌رود. کشتن برای تصاحب ارث و به دست آوردن ثروت یا مال، صدور چک بی‌محل، دادن رشوه برای کسب مقام و تقلب در بیمه، از جمله جرایم ارتكابی افراد جاه‌طلب جاهل می‌باشد.

گاهی نیز افرادی تحت فشار وضعیت خاص برای نجات خود از گرفتاری، و بهبود وضع زندگی در یک حالت بحرانی که ناشی از تأسف از وضع خوب گذشته است، بدون تعقل و دور اندیشی مرتکب جرم می‌شوند و یا اقدام به خودکشی می‌کنند. این‌گونه تصمیمات از انسان فهیم و عاقل سر نمی‌زند.

اختلالات منش و شخصیت (رفتار غیرعادی)

منشاء بسیاری از مشکلات اخلاقی مانند اعتیاد، سرقت، قتل و جنایت، جهل و نادانی است، چرا که برخی به دلیل جهل و نادانی فکر می‌کنند در کنار گناه و عصیان و تجاوز به حقوق دیگران می‌توانند به خوشبختی برسند، درحالی‌که این‌طور نیست. منشأ بسیاری از رفتارهای نسنجیده خانوادگی نیز جهالت و نادانی است.

انگیزه‌های رفتار هر موجود زنده، بر پایه تمایلات قرار دارد که فرد برای رسیدن به آن تلاش می‌کند. هرگاه برای رسیدن به تمایلات و اهداف خود، در برابر موانع قرارگیرد به سازش متوسل می‌شود، زیرا

سازش و تعدیل رفتار، لازمه تطابق با زندگی و هم آهنگ شدن با محیط و مسایل آن می‌باشد.

اگر فردی به علت اشکالات و مسایل مختلف زندگی و یا طرز شخصیت و تفکر غیر عقلانی نتواند در برابر مشکلات استقامت ورزیده و برای حل و رفع آن‌ها اقدام مقتضی به عمل آورد، دچار تشویش و نگرانی شده و رفتارش غیرعادی خواهد بود.

گاهی نیز در زندگی روزمره به افرادی بر می‌خوریم که با وجود فراهم بودن همه شرایط و عوامل و امکانات، ظرفیت و قدرت پذیرش انطباق با ضوابط و معیارهای اخلاقی و اجتماعی را نداشته و به آسانی نمی‌توانند خود را با محیط سازش دهند و رفتار ضد اجتماعی و غیر عادی دارند و رفتار آن‌ها شبیه کژخوها (پسیکوپات‌ها) و منحرفان است.

تفاوت و شباهت پسیکوپات‌ها و افراد جاهل

اصطلاح کژخو یا پسیکوپات بیشتر در جامعه‌شناسی و روان‌پزشکی به کار برده می‌شود. عامل کژخویی جنبه‌ی تربیتی و شخصیتی دارد که بحث و تحلیل آن تخصصی است. در این‌جا منظور از بد رفتاری به آن دسته از اعمالی گفته می‌شود که جنبه‌ی اختلال شخصیتی ندارد، بلکه در اثر جهل و بی‌فکری و عدم تعقل و تفکر بروز می‌کند، نه در اثر اختلال عاطفی و احساسی. بنابر این چنین افراد جاهلی بدون نیاز به روان‌پزشک، قابلیت پرورش و تربیت صحیح را دارند.

کژخوها (پسیکوپات‌ها) افرادی هستند که به علت عدم رشد عقلی، اخلاقی، فقدان توانایی سازش و پرورش و رشد شخصیت؛ قوانین، مقررات، آداب و عادات اجتماعی را رعایت نمی‌کنند و چون دچار اختلال احساسات عاطفی و غریزی هستند، نمی‌توانند با دیگران ارتباط عادی برقرار سازند.

کسانی که با رفتار جاهلانه (مانند روی آوردن به اعتیاد و یا عدم رعایت حقوق جامعه) بر خلاف اصول اجتماعی زندگی می‌کنند، در واقع با رفتارهای خود هم برای دیگران مشکلات و بدبختی فراهم می‌کنند و هم برای خودشان. بیماران عصبی و پسیکوپات نیز با تیره‌بخت نمودن خویش، به حل مسایل اقدام می‌کنند که البته باعث مزاحمت برای دیگران و خانواده می‌شوند. در اغلب اوقات آدم عصبی برای خودش و آدم جاهل برای دیگران گرفتاری ایجاد می‌کند.

افرادی که دچار اختلال احساسات عاطفی و غریزی هستند، جزو بیماران روانی (عصبی و یا عقب افتاده‌ها و یا مجانین) محسوب نمی‌شوند. خشم و غضب شدید، بی‌ثباتی و بی‌قراری، تغییر سریع خلقی و خشونت در ارتباطات از علایم مهم این افراد است. در نگاه و قیافه آنان امنیت و آرامش احساس نمی‌شود.

قضاوت این‌گونه افراد همانند افراد نادان ضعیف است، اما بر خلاف افراد بی‌خرد، مسئولیت ناپذیرند و دائماً در جستجوی هیجان بوده و قادر به فعالیت‌های یکنواخت نمی‌باشند. به علت عدم ثبات، شغل خود را زود تغییر داده و با رفتار چاپلوسی و تملق، دیگران را تحت تأثیر و

تلقین خویش قرار می‌دهند. در صورتی که در باطن خونسرد، بی‌اعتنا و فاقد حس همدردی واقعی بوده و از زجر و آزار دیگران، احساس رضایت خاطر می‌کنند.

شاید بتوان گفت گروهی از افراد پسیکوپات در دسته‌ی افراد بی‌خرد و جاهل قرار دارند، چون جامعه‌شناسان، پسیکوپات‌ها را به به چند گروه تقسیم می‌کنند:

اول) اشرار ذاتی:

افرادی که ذاتاً شرور هستند. از زمان تولد، دارای اراده‌ای قوی لکن مهاجم و خطرناک بوده، ترس و ترحم ندارند و قانون نمی‌شناسند. افراد مذکور بی‌نهایت قسی‌القلب و وقیح بوده و برای ارضای خاطر خویش، از ارتکاب هر نوع جنایتی ابایی ندارند.

دوم) احساساتی‌های افراطی:

افراد حساس (احساساتی‌های افراطی) عکس رفتار افراد شرور بوده، ترسو، ضعیف‌النفس، بدگمان و حسود می‌باشند. واکنش آنان در قبال برخوردها خیلی شدید است. شدت هیجان آنان قابل کنترل نبوده و بدون کمترین تفکر و تعقل خونسردی را از دست می‌دهند و پس از ارتکاب عملی، فوری ابراز ندامت و پشیمانی می‌کنند، ولی ابراز ندامت آنان مانع تکرار جرم و یا عمل انجام شده نخواهد بود.

اکثر افراد احساساتی مفرط، مرتکب جرم نشده و در زندگی عادی اجتماعی سازگار می‌باشند و گاهی نیز خود قربانی کلاهبرداران شده و

یا آلت دست افراد شرور و مفسد قرار می‌گیرند، زیرا اختلال احساسات منجر به اختلال در منش گردیده و سبب عدم تعادل اراده می‌شود.

سوم) افراد بی‌اراده:

افراد بی‌اراده، قدرت خواستن و استقامت را نداشته و به سبب بی‌قیدی و سهل‌انگاری در بحران‌ها، تحولات اقتصادی و اجتماعی موفق به رفع و حل مشکلات زندگی خود نمی‌گردند و هرگاه به طور مشروع نتوانند نیازها و خواسته‌های خود را بر آورده نمایند، مرتکب جرایم مختلف می‌شوند و گاهی نیز قربانی فریب‌های کلاهبرداران شده و یا به لحاظ داشتن شخصیت تلقین‌پذیر، آلت دست مجرمان قوی‌تر از خود می‌گردند.

جهل و مشکلات خانوادگی

در زندگی مشترک اگر یکی از دو طرف جاهل و بی‌خرد باشد، زندگی دیگری را جهنمی می‌کند. مرد یا زنی که یک عمر می‌خواهند با یکدیگر زندگی کنند، باید باهوش و خردمند و با تدبیر باشند. عقل و خرد از ویژگی‌های زن و مرد شایسته است. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: «از ازدواج با زنی که کم‌خرد است خودداری کنید. زیرا مصاحبت او گرفتاری سختی است و فرزندان او ضایع و مهمل خواهند بود.» در توضیح این مطلب باید گفت چون وراثت در میزان هوش مؤثر است، بنا بر این احتمال کم‌هوشی در کودکان با والدین کودن و کم‌هوش زیاده‌تر است.

از جمله خصوصیات زنان بی‌خرد عبارتند از: بد اخلاقی و عبوسی، بدبینی و شکاکی، خودپسندی و از خود راضی بودن، کینه توزی، لجبازی، ناسازگاری و بد زبانی.

از ویژگی‌های مرد بی‌خرد نیز می‌توان به بد اخلاقی، بدبینی (سوء ظن، نه غیرت)، خسیسی، تنبلی و بدون احساس مسئولیت بودن را اشاره کرد. اما بدترین نشانه جهل زنان یا مردان بی‌خرد، سوءظن و بدبینی است که در بسیاری از موارد این عامل سبب از هم پاشیدگی زندگی، خیانت و حتی منجر به قتل و جنایت شده است.

دو پدیده‌ی جهل از نگاه دکتر شریعتی

دکتر علی شریعتی از اندیشمندانی است که عقیده دارد، از جمله عوامل استعمار و بهره‌کشی ملت‌ها، جهل و عقب ماندگی فکری جوامع بشری است. وی در کتاب تاریخ تمدن به طور مشروح به این نکته پرداخته است و دو پدیده‌ی تقلید و الیناسیون را از جمله دلایل جهل و عدم تعقل می‌داند. در پایان این مبحث این دو پدیده به عنوان نشانه‌های جهل از دیدگاه دکتر شریعتی، نقل می‌شود.

تقلید

« تقلید یکی از غرایز انسانست. انسان ضعیف همیشه از انسانی که او را از خودش قوی‌تر و برتر می‌بیند تقلید و این بسیار هم با ارزش است.

ضمناً تقلید، انسان را از حالت رکود خارج می‌کند و به سطح بالا و سازنده می‌رساند و استعداد خلق کردن را در او به وجود می‌آورد. هیچ قوم را کدی ناگهان تبدیل به قوم خلاق نمی‌شود مگر یک دوره تقلید را بگذرانند. مثلاً فرهنگ‌ها قبل از این که به دوره تصنیف برسند از دوران تألیف و ترجمه می‌گذرند.

تقلید عاملی است که انسان عقب‌مانده را به انسان پیشرفته نزدیک می‌سازد. در زندگی فردی نیز، به تقلیدهای مثبت و معقولی بر می‌خوریم که اجتناب ناپذیر است:

تقلید نادان از دانا، بیمار از طبیب، منحط از مرقی و نا آشنا از متخصص و مجرب.

به همان اندازه که تقلید منطقی و آگاهانه، مثبت و سازنده است، تقلید کور و میمون وار عامل درجا زدن و درماندگی و بردگی و ذلت است. تقلید را باید به عنوان راهی موقت برای عبور از آن به سوی استقلال و خلاقیت و ابتکار برگزید.

از اروپایی تقلید کنیم برای آن که بتوانیم از تقلید وی بی نیاز شویم، آن که از او تقلید کنیم برای آن که به او شبیه شویم، این انحطاط‌آور است. هیچ عاملی هم‌چون تقلید دو وجهه کاملاً متناقض ندارد:

- انسان منحط را کمال می‌بخشد.

- انسان منحط را تا حد میمون سقوط می‌دهد و به عبارتی دیگر اندیشیدن، آفریدن و انتخاب و خلاقیت را که از شاخصه‌های انسان عاقل است، فلج می‌کند.

لازم به یادآوری است تقلیدی که آگاهانه انتخاب می‌شود، غیر از تقلیدی است که کورکورانه تحمیل می‌شود.

الیناسیون

معنی لغوی الینه یعنی جن زده (مجنون)، یعنی کسی که جن در او حلول کرده و خصلت جن را به جای شخصیت خود و وجود انسانی خود احساس می‌کند.^۱

الیناسیون به صورت‌های مختلف صورت می‌گیرد: به وسیله ابزار کار، فکر و فرهنگ، فردی قوی‌تر، احساس، اعتقاد، پول و ... عواملی که در

^۱ - در قدیم به دیوانه مجنون یا جن زده می‌گفتند به این معنی که معتقد بودند دیو یا جن در وجود او حلول کرده و راه معالجه‌اش هم تنها این است که با دعا و جادو جن را از او خارج کنند. چنین بیماری که جن زده است، شخصیت واقعی خویش و حتی آدم بودنش را گم می‌کند و عقلش پوسیده می‌شود باغ آباد را هم چون زمینش در زیر درخت و سبزه پوشیده شده است، جنت می‌نامند. مجنون، هم یعنی انسانی که جن در روحش خانه کرده و خود را نمی‌شناسد و شخصیت جن را عوض شخصیت انسان خود احساس می‌کند و هم به معنی انسانی که شخصیت و عقل خودآگاهی را گم کرده مجهول و مستور مانده و در نتیجه خودش را احساس نمی‌کند، با خود واقعیش آشنا نیست. اخیراً دانشمندان ایران الیناسیون را «از خود بیگانه» ترجمه کرده‌اند که معنی درستی است، ولی معنی دقیق و مستقیم لغت نیست، بلکه مفهوم التزامی و تضمینی آن است، مثل این که مریض را ناتوان معنی کنیم و زورمند را پولدار.

شخصیت حقیقی انسان حلول می‌کنند و او را از راه به در می‌برند و انسان آن‌ها را به جای خویش عوضی می‌گیرد و دیگری می‌شود و خویش را نمی‌شناسد.

۱- الیناسیون به وسیله ابزار کار

در این مورد شخصیت ابزار کار جانشین شخصیت انسان می‌شود. در این جا انسان شیء می‌شود و خود را شیء حس می‌کند. ماشین زدگی همین معنی را می‌دهد، فرد جزیی از ماشین می‌شود (جریان فیلم چارلی چاپلین در عصر جدید) امروز انسان در هجوم و رسوخ ماشین مسخ می‌شود و فرد خود را ادامه ماشین و یکی از ابزارهای آن می‌شمارد. راننده خود را ادامه ترمز و کلاچ و دنده کامیونش می‌یابد.

۲- الیناسیون در برابر فکر و فرهنگ بیگانه

مقصودم آن نیست که اگر جامعه‌ای فکری را از جامعه‌ی دیگر گرفت الینه می‌شود، بلکه افکار و عقاید و ارزش‌ها و فرهنگ‌هایی که زاییده‌ی خصوصیات نژادی، تاریخی، جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی خاص و تجلی مشخصات بنیادی یک جامعه یا یک زمان هستند، هنگامی که بنا به عللی به جامعه یا طبقه و گروهی تحمیل یا جذب می‌شود که فاقد این خصوصیات و شرایط و بنیادها و نهادهای اجتماعی و تاریخ هستند، آن جامعه را الینه (از خود بیگانه) می‌کنند.

...این است که من از تاریخ خودم که در آن ریشه داشتم و از فرهنگ که از آن تغذیه می‌کردم و از جامعه‌ام که در آن پروردم، می‌گسلم و کوزه‌ای خالی می‌شوم پر از دیگری.

...در تاریخ گذشته هم الیناسیون وجود داشته. مثلاً ایران در زمان اشکانیان یونانی زده شده بود.. ولی چرا کاملاً الینه نشده بود؟ برای این که اولاً تناقض بنیادی و اجتماعی به شدت امروز میان شرق و غرب و ایران و یونان وجود نداشته و مسیر تکاملی تاریخ آن‌ها تقریباً یکسان بوده و «خویشتن ایرانی» با «خویشتن یونانی» فرق فاحش نداشته، و ثانیاً یونانی اول ایرانی را خالی از خویش نکرده و پوک و پوچ نساخته و به فرهنگ‌زدایی او نپرداخته و به بریدن از خویش و بیگانگی از خویش، که بعد فرهنگ یونانی در ایرانی یا شرقی زودوده از خویش و از بیگانه و بریده از خویش و تاریخ و اصالت‌ها و ارزش‌های خویش و او را یک «شبه یونانی» بسازد که نه ایرانی باشد و نه یونانی، آن‌چنان که امروز متجددهای ما هستند یعنی هیچی نیستند، یا هیچ‌هایی هستند.

... باید ذکر کرد که این مسأله بازگشت به خویش با گذشته‌گرایی به شکل متعصبانه و مرتجعانه و نژادپرستانه به کلی فرق دارد... بازگشت به خویش یعنی باز یافتن شخصیت انسانی و اصالت تاریخی و فرهنگی خویش، یعنی خودآگاهی و بالاخره یعنی نجات از بیماری الیناسیون فرهنگی و استعمار معنوی.

۳- الیناسیون به وسیله‌ی قوی‌تر

الینه شدن در مقابل قوی‌تر شدن به این ترتیب است که انسان خودش را به طور طبیعی (نه مصلحتی) ضعیف، معیوب، فلج و آدم دست دوم می‌یابد، یعنی خودش را یک انسان نیم‌بند ناقص می‌داند نه انسان کامل. چنین کسی ایمان به خویش را از دست داده است و احساس می‌کند که اصالت ذاتی ندارد، خودش قائم به غیر است، بی‌او نمی‌تواند معنی و وجود داشته باشد.

اروپایی بر اساس این واقعیت روحی، اول در احساس شرقی بی‌ایمان به خویش و تزلزل شخصیت را پدید آورد، به طوری که شرقی خود را به یک نژاد پست‌تر منسوب بداند و در عین حال اروپایی را یک نژاد برتر ببیند. در چنین رابطه‌ای رفتار شرقی در برابر غربی کاملاً تعیین شده است: کتمان خویش، تحقیر نژاد و مذهب و تاریخ خویش برای آن‌که خود را از آن دور سازد و دور نماید و در همان حال تظاهر و تشبه و تقلید به مظاهر غربی که نشانه‌ی نژاد برتر و انسان قوی‌تر است. انسان مستضعف همیشه کمبود خویش و خلاء وجودی خویش را با کتمان و نفی وجودی خویش و دیگرنمایی و تظاهر به آن‌چه که خود فاقد است، جبران می‌کند.

۴- الیناسیون به وسیله احساس

الیناسیون به وسیله احساس بیشتر انفرادی و روحی است. ارادت و عشق، انسان را به وسیله شخص دیگری الینه می‌کند. مولوی را نگاه کنید، به وسیله شمع الینه شده است: دیوان شمس تبریزی دیوان خود اوست.

قصه‌ی لیلی مجنون در ادبیات ما نمونه‌ی این گونه الیناسیون است. عاشق گاه وجود خود را با وجود معشوق اشتباه می‌کند. اصطلاح «یک روح در بدن» همین است. بازی دو ضمیر «من» و «تو» در شعر فارسی که من توام، تو منی....

.... یکی از علایم بیماری الیناسیون، انحطاط و خودباختگی انسان در برابر انسانی دیگر یا تمدنی دیگر است، که انسان دست دوم جرئت تشخیص دادن ندارد، زیرا قدرت تشخیص دادن به نیروی مغز برای فهم یک مسأله علمی و جرئت تشخیص به شهامت و استقلال معنوی و اخلاقی فرد بستگی دارد.^۱

۱- دکتر علی شریعتی، تاریخ تمدن ج ۱۳۵۹، دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی، ص ۷۴ و صص ۲۴۷-۲۳۴

آثار جهالت در قرآن

هم در حوزه‌ی اعتقادات و هم در حوزه‌ی عمل و اخلاق آثاری برای جهالت است که در دنیا و آخرت خودنمایی می‌کند. از همین روست که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) جهالت را بزرگ‌ترین مصیبت‌های بشر می‌داند و می‌فرماید: «بزرگ‌ترین مصیبت‌ها، نادانی است.» از همین روست که خاستگاه همه بدی‌ها و شرور را جهالت می‌داند و می‌فرماید: «نادانی ریشه همه بدی هاست.»

حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) هم‌چنین می‌فرماید: «اگر پنج خصلت نبود، همه مردم جزو صالحان می‌شدند: قانع بودن به نادانی، حرص به دنیا، بخل ورزی، ریاکاری در عمل، و خود رأیی.»

جهل در کاربردهای قرآنی مترادف با گمراهی است و هنگامی که شخصی را از قرار گرفتن در جرگه نادانان باز می‌دارد به معنا و مفهوم پرهیز از گمراهی و ضلالتی است که زندگی دنیا و آخرت وی را تهدید می‌کند و از مدار ایمان و توحید بیرون می‌راند.

در آیات قرآنی برای جهالت بیش از پنجاه اثر بیان شده است که شامل اموری است و از جمله می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱- انکار دین و معاد و حقایق هستی (نحل / ۳۸)

در واقع عامل انکار، جهل و عدم آگاهی انسان‌ها از محتوا و حقیقت آن بوده و قرآن آن‌ها را از جمله‌ی ظالمان شمرده است. در حقیقت بشر هیچ‌گونه دلیلی بر نفی دین، مبدأ، معاد و... ندارد و تنها جهل و

عدم آگاهی اوست که ناشی از خرافات و تقلید از مذهب نیاکان بوده و سد راهشان شده است.

۲- بت پرستی (اعراف/ ۱۳۸ و ۱۳۹)

سرچشمه‌ی بت پرستی، جهل و نادانی بشر است؛ از یک طرف جهل او نسبت به خداوند و عدم شناخت ذات پاک او بر این که هیچ گونه شبیه و نظیر و مانندی برای او تصور نمی‌شود؛ از سوی دیگر جهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان، که گاهی حوادث را به یک سلسله علل خیالی و خرافی نسبت می‌دهد؛ و از سوی سوم جهل انسان به جهانِ ماوراء طبیعت و کوتاهی فکر او، تا آن جا که خارج از مسایل حسی را باور نمی‌کند. این نادانی‌ها در طول تاریخ، انباشته شده و سر چشمه‌ی بت پرستی شده‌اند.

۳- احساس امنیّت مشرکان در پناه بت ها (انعام/ ۸۱) (روی گردانی از

خدا)، نافرمانی خدا (سوره نساء/ ۱۷)

۴- شایعه سازی (نور، آیات ۱۱ و ۱۵)

۵- اشتباه و خطا (بقره/ ۲۷۳)

۶- گمراه سازی دیگران (نسا/ ۴۴)

۷- اعراض از حق (انبیا/ ۲۴)

۸- اقدامات نسنجیده (حجرات/ ۶)

۹- انحرافات اخلاقی (یوسف/ ۳۳؛ نمل/ ۵۵)

۱۰- انحصار طلبی و نفی ارزش دیگران (بقره/ ۱۱۳)

۱۱- ارزش گذاری غلط (هود، آیات ۲۷ و ۲۹؛ نحل/ ۹۵)

- ۱۲- استکبار و توقعات بی جا (هود/ ۲۷ و ۲۹)
- ۱۳- بدعت در دین (انعام، آیات ۱۴۰ تا ۱۴۸)
- ۱۴- بی ادبی و بد اخلاقی (فرقان/ ۶۳؛ قصص/ ۵۵)
- ۱۵- کفر (بقره/ ۱۷۰)
- ۱۶- بی صبری (کهف، آیات ۶۸ و ۷۱ تا ۷۷ و ۸۲)
- ۱۷- پشیمانی (حجرات/ ۶)
- ۱۸- تعصب (بقره/ ۱۱۳)
- ۱۹- پذیرش خرافات (اعراف/ ۱۳۱)
- ۲۰- روآوری به سحر و جادو و مانند آن (بقره/ ۱۰۲)

فصل پنجم :

روش‌های دوری از جهل و برخورد با افراد جاهل

وظیفه ما برای رشد عقل و اندیشه

این مبحث، اغلب با استفاده از توصیه‌ها و تذکرات قرآن کریم بهره‌برداری شده است. از نظر قرآن روش‌های زیر به رشد عقلی و فکری انسان کمک می‌کند:

آینده‌نگری، محاسبه و اندیشه قبل از هر کار

در قرآن کریم سه مفهوم قلب، عقل و نفس به انسان نسبت داده شده است. بسیاری از انسان‌ها به جای عقل، نفس را پیشوای خود قرار می‌دهند. آموزه‌های دینی به ما القا می‌کند که در زندگی از عقل و منطق پیروی نماییم نه از نفسی که ما را به هوس‌ها و اشتباه و خطا فرا می‌خواند.

از سوی دیگر، ما انسان‌ها معمولاً به بیرون از خودمان توجه می‌کنیم و از پرداختن به درونمان غفلت می‌ورزیم. به ندرت اتفاق می‌افتد که به کاوش درون خود پردازیم و دلیل انجام و یا ترک برخی از کارها را بررسی کنیم. مثلاً کسی که به ظاهر برای نصیحت دیگری، سخنی بر زبان جاری می‌سازد، باید ببیند از این کار چه انگیزه‌ای داشته است؛ آیا

واقعاً به انگیزه خیرخواهی بوده است و یا به رخ کشیدن خود و بزرگ جلوه دادن عیوب طرف مقابل؟

گاهی انسان لحنی خیرخواهانه دارد، اما انگیزه واقعی اش خیرخواهی طرف مقابل نیست، بلکه می‌خواهد به او بگوید که من می‌دانم تو این عیب‌ها را داری و من چون فاقد آن عیوب هستم، به خود حق می‌دهم تو را نصیحت نمایم.

ما انسان‌ها معمولاً از محاسبه نفس خود و رسیدگی به انگیزه‌ها، نیت‌ها و حیل‌هایی که در درونمان می‌گذرد، غافلیم. انسان‌ها بر اساس یک سری عوامل طبیعی، روانی و اجتماعی، رفتارهای خاصی را از خود بروز می‌دهند؛ این که مثلاً، چه بخورند، چه بگویند، چه عکس‌العملی از خود نشان بدهند و ... بستگی به عوامل مزبور دارد. به همین دلیل است که ما در بسیاری از موارد اشتباه می‌کنیم؛ کاری نسنجیده و غیرعقلانه انجام می‌دهیم و یا سخنی را بر زبان جاری می‌سازیم و موجب رنجش دیگری می‌شویم. بعد هم از کارمان پشیمان می‌شویم.

کسی که می‌خواهد رفتارش واقعاً عاقلانه باشد، باید اولاً سود و زیان انجام هر کاری را محاسبه نماید، ثانیاً در مورد کیفیت و چگونگی انجام آن کار، خوب بیندیشید و شکل مطلوب آن را بیابد. گاهی نفع و ضرر کار را درست نمی‌سنجیم؛ یعنی برخورد درست و عاقلانه‌ای با کارها نداریم.

از این گذشته، برای انجام هر کاری، راه ورود و خروج آن را به دقت محاسبه نمی‌کنیم. شخص عاقل باید دوراندیش باشد، نفع و ضرر کارها

و نیز راه ورود و خروج آن‌ها را به خوبی بشناسد تا پس از انجام کاری نادم و پشیمان نگردد و حسرت اعمال گذشته او را آزار ندهد.

بنابر این وقتی می‌خواهید کاری انجام دهید، خوب دلتان را بکاوید تا ببینید انگیزه و قصدتان از انجام این کار چیست. اگر این مطلب را در نظر بگیریم، از بسیاری خطرهای مصون خواهیم ماند. انسان همان‌طور که مراقب است-که مثلاً- شریکش او را فریب ندهد، باید مراقب باشد که عمل و یا سخن غلط و نادرستی از او سر نزند و او را به راه انحراف نکشاند.

همواره باید عقل خودمان را پیشوا قرار دهیم و به مانند فرزندی که از پدر پیروی می‌کند، دستمان را در دست او بگذاریم تا از خطرهای رهایی یابیم. در غیر این صورت مانند انسان غافل و سر به هوا هنگام راه رفتن، به علت برخورد با مانع یا افتادن در چاله‌ای به زمین خواهیم خورد.

کسب دانش و علم

رشد انسان در هر زمینه‌ای به علم و عقل او باز می‌گردد. در مسایل اجتماعی نیز با عقل و علم است که رشد پیدا می‌کنیم. جهالت موجب می‌شود که بینش و روش‌های رفتاری ما رشد نکند و اعمال و اندیشه‌هایمان با مانع جدی رشد، مواجه شود. کسب دانش و اخلاق، ریشه در عقل دارد و رفتار سبک‌سرانه و بی‌اخلاقی در جهالت رشد می‌کند. همچنین استفاده از علم و تجربه‌ی دیگران از لوازم عقل است. امیرمؤمنان امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«دانش، نابود کننده نادانی است.»

عذر و بهانه جاهل مقصر پذیرفته نمی شود؛ زیرا خداوند به او عقل داده و ابزارهای شناخت و علم و دانش را نیز در اختیار او قرار داده است. بنابر این اگر جاهل دسترسی به معلوماتی ندارد از همین رو، عذر و بهانه‌اش به عنوان جاهل بودن پذیرفته می شود. (نسا/ ۱۷)، ولی از جاهل مقصر پذیرفته نیست.

بدون تفکر و تعقل و بهره‌گیری از تجارب دیگران، ممکن است انسان مسیری را که به عقیده‌ی خودش سبب موفقیت و دسترسی به آرزوهایش می شود، به خطا و انحراف انتخاب نماید. کسب معرفت، شناخت و آگاهی و اندیشه به دو صورت حسی و عقلانی امکان پذیر است. بر اساس آنچه که بیان شد جهل در برابر دانش و علم قرار دارد و انسان جاهل و نادان کسی است که از دانش و علم برخوردار نباشد.

حضرت محمد (ص) می فرماید: «هیچ فقری سخت‌تر از نادانی و هیچ ثروتی سودمندتر از عقل و هیچ تنهایی، وحشتناک‌تر از غرور و هیچ شرافتی مثل خوش خلقی و هیچ عبادتی مثل تفکر (در خود شناسی و خداشناسی) نیست. دلی که در آن حکمت نیست، مانند خانه ویران است، پس بیاموزید و تعلیم دهید، بفهمید و نادان نمیرید. به‌راستی که خداوند، بهانه‌ای را برای نادانی نمی پذیرد.» (نهج الفصاحه ص ۶۰۰)

انسان باید با بهره‌گیری از ابزارهای شناختی و کسب علم و دانش، از آثار زیانبار جهل در زندگی فردی و اجتماعی رهایی یابد. به ویژه آن‌که نادانی نه تنها در زندگی دنیا برای انسان زیانبار است، بلکه خطر آن

همواره دامن گیر وی خواهد بود و او را در راه رسیدن به سعادت و خوشبختی گرفتار مشکلات و بدبختی خواهد نمود.

مراد از ابزارهای شناختی، ابزارهای حسی چون گوش و چشم و بینی و زبان و مانند آن است که توانایی شنوایی و بینایی و بویایی و چشایی و مانند آن را به انسان می‌دهد و می‌تواند اطلاعاتی را از بیرون و محیط پیرامونی به دست آورد.

چنان که مراد از ابزارهای دانشی، قوه عاقله‌ای است که در تعبیر قرآنی از آن به قلب یاد می‌شود. قلب و عقل ابزاری است که داده‌های دریافتی از ابزارهای شناختی را که جزئی و ساده است، به شکل دانش و کلیات درآورده و با تحلیل و تجزیه‌های آن‌ها مجهولی را شناخته و آن را بر اساس داده‌ها و تحلیل به معلوم تبدیل می‌سازد. انسان نادان کسی است که از دانش و علم برخوردار نباشد.

علمی که قرآن در بسیاری از موارد از آن سخن می‌گوید و از عالمان تجلیل به عمل می‌آورد و برای آنان مقامی بلند و شامخ ترسیم می‌کند، علم و دانشی است که انسان را با هدف از زندگی و آفرینش آشنا ساخته و درک درستی به مفهوم زندگی و آفریده‌ها و آفرینش دهد، رفتار و کردار را بر پایه آن تنظیم و سامان دهد و فرد را در مسیر عقل و تفکر و جاده سعادت و سازندگی قرار دهد.

هرکس باید در هر فرصتی به این موضوع بیاندیشد و تمام سعی و کوشش خود را به کار برد تا این که باور کند و بفهمد که هیچ کس موقع

تولد، صاحب کمالات نیست، بلکه باید با تلاش و تحمل زحمت آن را به دست آورد.

شما در یک حدی هستید و دیگران در حد و مقامی دیگر، اگر می‌بینید به اصطلاح از قافله عقب هستید، راه جبرانش خود را بالاتر نشان دادن نیست. این شیوه نه دوام چندانی دارد و نه نتیجه بخش است، بلکه باید بیشتر زحمت بکشید و با مطالعه و بهره جستن از تجربه و علوم دیگران علم و اندیشه‌ی خود را پرورش دهید.

به هر حال، همه‌ی کرامت و شرافت آدمی در علم و عقل اوست و در برابر همه ذلت و بدبختی‌هایش نیز جهل او قرار دارد. بر همین اساس می‌توان گفت که عامل هر خوبی و خیری علم و عقل؛ و هر شر و بدی نیز نتیجه جهل است.

ابزارهای شناختی و ابزارهای دانشی از نظر قرآن:

۱- تفکر در طبیعت و مطالعه در تاریخ

دو عامل طبیعت و تاریخ مورد توجه قرآن برای رشد و تقویت اندیشه و تفکر است. قرآن علاوه بر معرفی راه‌های لغزش اندیشه، منابع تفکر را نیز بیان داشته است. معرفی این منابع به‌خاطر آن است که انسان در آن موارد فکر و تدبیر کند و بر وسعت اندیشه و عقل خود بیفزاید.

در سراسر قرآن آیاتی است که تذکر می‌دهد در طبیعت باید تفکر کرد. یعنی در زمین، آسمان، ستارگان، خورشید، ماه، ابر، باران، جریان

باد، حرکت کشتی‌ها در دریاها، گیاهان، حیوانات و هر امر محسوسی را که بشر در اطراف خود می‌بیند، به عنوان موضوعاتی که درباره آن باید اندیشه و تفکر و نتیجه‌گیری کند، یاد کرده است.

همچنین آیات بسیاری است که به مطالعه اقوام گذشته دعوت می‌کند و آن را مانند یک منبع برای کسب علم معرفی می‌کند. از نظر قرآن تاریخ بشر و تحولات آن بر طبق یک سلسله علت و معلول‌ها صورت می‌گیرد. عزت، ذلت و موفقیت‌ها و شکست‌ها و خوشبختی‌ها و بدبختی‌های تاریخی علل مشخصی دارد که مطالعه‌ی آن موجب کسب تجارب ارزنده و رشد اندیشه می‌شود. تاریخ (و تجربه‌ی دیگران) یکی از بهترین درس عبرت‌ها و آگاهی به عوامل موفقیت و شکست جوامع بشری در اعصار گوناگون است که برای کسب موفقیت و پرهیز از اشتباهات می‌توان از آن بهره‌برداری کرد.

۲- ارزش کسب علم

علم و کسب دانش نسبت به عبادت در مرتبه‌ی بالاتر و ارزشمندتری قرار دارد. ساختن جامعه ارزشی بدون اتکا بر اندیشه و شناخت و آگاهی غیر ممکن است. بر همان اساس نیز انسان‌ها از خطر جهل و به کار نینداختن اندیشه، برحذر شده‌اند، زیرا جهل، آفت شکوفایی انسانیت و ریشه همه مفاسد فردی و اجتماعی است و تا این آفت، ریشه کن نشود، ارزش‌ها آشکار نمی‌شود و جامعه‌ی انسانی تحقق نمی‌یابد.

اینک چند نمونه از فرمایشات پیامبر در مورد ارزش کسب علم بیان

می شود:

- هر گاه جوینده علم و دانش در حال آموختن علم مرگش فرا رسد، شهید مرده است .
- دانش را فرا گیرید، گرچه در چین باشد؛ زیرا طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است .
- داناترین مردم کسی است که دانش دیگران را به دانش خود بیفزاید.
- هر گاه مؤمن بمیرد و یک برگه که روی آن علمی نوشته شده باشد، از خود برجای گذارد، روز قیامت آن برگه پرده میان او و آتش می شود.
- جوینده‌ی دانش، در پناه عنایت خداوند است.
- طلب علم بر هر انسانی واجب است. همانا خداوند علم آموزان را دوست دارد.

اطلاع از انعکاس رفتار و گفتار خود

ما برای رفع نیازهای فردی و اجتماعی خود نیازمند برقراری ارتباط با دیگران و استفاده از تجربیات و امکانات آن ها هستیم. بیشترین عاملی که در زندگی فردی و اجتماعی ما مؤثر است چیزهایی است که از دیگران آموخته‌ایم و اگر این ارتباط به شکل صحیحی انجام گیرد، به گونه‌ای که واقعیات را بر ما مکشوف سازد، می‌توانیم از آن برای اهداف خود بهره ببریم، اما اگر این ارتباط سالم نباشد، می‌تواند آفاتی به دنبال داشته باشد؛ مثلاً بعضی از سخنانی که دیگران به ما می‌گویند نه تنها

واقعیات را بر ما روشن نمی‌سازد، بلکه ممکن است ما را به اشتباه بیندازد.

این درست عکسِ هدفی است که ما از تعامل با دیگران تعقیب می‌کنیم. برای مثال دروغ گفتن به دیگران می‌تواند موجب تیرگی روابط و نیز فریب خوردن انسان گردد.

ما همان‌طور که احتیاج داریم واقعیت‌های خارجی را بشناسیم و از حوادثی که پیرامون ما رخ می‌دهد آگاه شویم، باید از موقعیت خودمان در اجتماع نیز آگاه باشیم و بدانیم حرکاتی که انجام می‌دهیم و سخنانی که می‌گوییم چه تأثیر و یا عکس‌العملی در جامعه دارد. این کار موجب می‌شود تا ما به اشتباه خود پی ببریم و آن را تصحیح کنیم و اگر لغزشی مرتکب شده‌ایم آن را جبران نماییم. اگر انسان نداند که رفتار و گفتارش در دیگران چه تأثیری دارد، نمی‌تواند در آینده وظایف خود را به درستی انجام دهد.

مخصوصاً این مسأله برای کسانی که در جامعه از موقعیت اجتماعی ممتازی برخوردارند و یا مدیریت مجموعه‌ای را به عهده دارند، اهمیت بیشتر دارد؛ زیرا چشم‌ها به آن‌ها دوخته شده و کوچک‌ترین رفتار و حرکت آن‌ها زیر نظر است.

بنابر این باید از بازتاب گفتار و رفتارمان در جامعه، دوستان و همکاران آگاه باشیم؛ یعنی اولاً، بدانیم برداشت مردم از گفتار و رفتار ما مثبت بوده یا منفی؛ ثانیاً، آیا نفعی برای مردم به دنبال داشته است یا خیر. البته چنین عاملی نباید استقلال فکری ما را تحت تأثیر قرار دهد.

روحیهی انتقادپذیری

هر فرد باید همواره به وسیله تلقین هم که شده روحیه انتقادپذیری را در خود تقویت کند و از دیگران بخواهد که عیوبش را بازگو کنند. انسان‌های عاقل به ویژه آن‌هایی که مسؤولیت‌های اجتماعی دارند، باید دیگران را تشویق کنند که عیوب و لغزش‌هایشان را گوشزد کنند و این را هدیه‌ای از سوی آنان بدانند. در این صورت دیگران رغبت پیدا می‌کنند که اشتباهات آن‌ها را گوشزد نمایند و خود انسان هم به آفت خودپسندی و خود بزرگ بینی مبتلا نمی‌شود.

کسانی که به دروغ در مقام مدح و تملق دیگران بر می‌آیند، افرادی عاقل و خردمند نیستند. اینان اگر عاقل بودند، می‌فهمیدند که با این کار خود، علاوه بر آن که روزی رسوا می‌گردند، در بسیاری از انحرافات و اشتباهاتی هم که در جامعه رخ می‌دهد شریک هستند؛ زیرا با این کار خود دیگران را دچار اشتباه و خطا می‌کنند. روحیهی تکبر بدترین آفتی است که انسان را به ورطه‌ی سقوط و نابودی می‌کشاند. گوش دادن به ستایش تملق‌گویان، انسان را از آگاه شدن نسبت به معایب غافل می‌کند. اگر انسان از عیوب خود آگاه نباشد، خودپسند می‌شود و به ورطه‌ی جهالت سقوط می‌کند.

مشورت با دیگران

انسان به هر اندازه که تجربه و عقل داشته باشد، باز هم از مشورت با دیگران بی‌نیاز نیست. امام علی (علیه السلام) فرمود:

«خردمند، از مشورت با دیگران، بی‌نیاز نیست. مشورت با دیگران، نوعی دوراندیشی شمرده شده است. دوراندیشی، نگاه کردن در عاقبت کارها و مشورت کردن با صاحبان عقل است.»

مشورت، پیش زمینه مهمّی برای تنظیم رفتار است. تجارب روزمرّه، نشان می‌دهند که مردم نسبت به مشورت و نظرخواهی از دیگران، تمایلی از خود نشان نمی‌دهند؛ امّا در قرآن کریم، مشورت به عنوان یک راه‌کار مهم و سرنوشت ساز در زندگی، معرفی شده است. خداوند در وصف بندگان شایسته خود می‌فرماید: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»: (شورا / ۳۸) کار آنان، مشورت کردن است.

تحقیق و بررسی

یکی از راه‌های زدودن جهل، تحقیق و بررسی است. در این صورت هر حرفی را نباید به سادگی پذیرفت، بلکه باید پیرامون آن با واقع‌بینی قضاوت کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره‌ی آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده‌ی خود پشیمان شوید!» (حجرات/ ۶)

این توصیه‌ی قرآن از این جهت است که انسان (به خصوص در اموری که مربوط به مسایل خصوصی و زندگی دیگران است) نباید زود باور و ذهن‌بین باشد. بدون تردید افراد جاهل فریبکار، از این ویژگی افراد جاهل ظاهر بین و بی‌خرد، سوء استفاده خواهند کرد.

بینش و بصیرت

یکی دیگر از راه‌هایی که برای مقابله با جهل و جهالت می‌توان از قرآن کریم استخراج کرد، کسب بینش و بصیرت می‌باشد؛ چرا که ثمره‌ی عدم بینش، جهل و نادانی است:

«مَثَل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر) صدا می‌زند، ولی آن‌ها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند، (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی‌کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند، از این رو چیزی نمی‌فهمند!»^۱

منظور از کری، گنگی و کوری در این جا، بُعد معنوی و عقلی است که همان عاری بودن از بینش و بصیرت بوده که نتیجه‌ی آن، منتفی شدن عقل و عدم تمیز و تشخیص خواهد بود؛ که راه درمان این جهالت، کسب بینش و بصیرت است.

^۱ - بقره/ ۱۷۱

وظیفه‌ی ما در برابر افراد نادان

ما همواره با افرادی در زندگی مواجه می‌باشیم که درک کردن و مصاحبت با آن‌ها تا حدودی دشوار است. این‌گونه افراد که از دید ما ممکن است غیر عادی به نظر آیند، در همه جا وجود دارند و ما مجبوریم به نوعی با آن‌ها کنار بیاییم.

از جمله خصوصیات این افراد عبارتند از:

-کنجکاو‌ی غیر منطقی (فضولی) و مداخله و یا شایعه پراکنی در امور دیگران،

- سلطه‌جویی یا پرخاشگری و قلدری،

- ضعف اراده،

- تردید و یا شتاب در تصمیم‌گیری،

- بدقولی و بی‌نظمی،

- منفی‌بافی، تنبلی،

- از خود راضی بودن،

- بی‌احساس،

- عصبی و بدون کنترل،

- تمسخر کردن و طعنه‌زن.

بدیهی است که همه‌ی افراد جامعه مطابق میل و سلیقه‌ی ما نیستند، اما معاشرت و یا ارتباط با افراد نادانی که چند خصلت آن‌ها را اشاره کردیم، سخت و طاقت فرسات.

گاهی اشخاصی در زندگی، با چنین افرادی مواجه هستند. در چنین صورتی برای آن‌که عذاب ناشی از تحمل آنان را کمتر کنیم، باید نکات زیر را رعایت کنیم:

بردباری

چگونه می‌توانیم در برابر بی‌احترامی‌ها، حرف‌های زشت و یا مزاحمت‌های دیگران خود را کنترل کنیم و در کارهایمان صبر داشته باشیم؟ در این مورد هر فردی ممکن است روشی را در پیش بگیرد، اما شاید روش‌های مشترک به این ترتیب باشد:

(۱) بهترین روش برخورد با افراد فاقد تربیت، بزرگواری و متانت است. چنان که قرآن مجید در این مورد می‌فرماید:

«کار بد دیگران را با نیکی پاسخ ده، که این کار دشمنی تو را به دوستی صمیمی تبدیل خواهد کرد.»^۱

البته ممکن است این روش با یکی دو مرتبه نتیجه ندهد، بلکه مداومت و حوصله می‌طلبد.

(۲) راه دیگر آن است که در صورت امکان به طور غیر مستقیم یعنی از ناحیه‌ی کسانی که احتمال تأثیر می‌دهید، دوستانه و نصیحت‌آمیز

^۱ - سوره فصلت / ۳۴

تذکراتی به ایشان بدهید. بسیار اتفاق افتاده که وجود یک واسطه در این گونه موارد نتیجه‌بخش بوده است.

۳) در صورت نامفید بودن راه‌های فوق، اگر می‌توانید از او دوری کنید. به این ترتیب که هرگاه به شما برخورد نمود، به گونه‌ای که ایجاد حساسیت نکند، خود را از او دور نمایید.

۴) چنان‌چه راه‌های فوق مؤثر نیفتاد، اگر احتمال قوی می‌دهید که برخورد مشابه با وی در یکی دو نوبت موجب دست کشیدن از این عمل می‌شود با او برخورد کنید. البته سعی کنید کمترین استفاده را از این روش بکنید و از حد خارج نشوید و در صورتی که فایده نبخشید، تکرار نوزید. زیرا برای شما عادت می‌شود و شخصیت شما را دگرگون می‌سازد.

با کسانی که خود را عقل کل می‌دانند

کسانی که خود را عقل کل می‌دانند و احساس می‌کنند همه چیز را می‌دانند و هر چیزی که می‌گویند درست است، بر خلاف آن چه ادعا می‌کنند، افراد نادانی هستند. آنان برای اثبات ادعای خود احتمالاً سعی می‌کنند، با برخی واقعیات یا اطلاعاتی که دارند ثابت کنند، درست می‌گویند. اگر در ابتدای گفتگو به آن‌ها بگویید که حرفشان غلط است. این کار باعث می‌شود که حالت دفاعی بگیرند و دیگر به حرف‌هایتان گوش ندهند.

چون احساس می‌کنند همه چیز را می‌دانند. با افرادی که بسیار خودخواه هستند، نباید با آن‌ها وارد بحث و جاد و جنجال شوید. این

افراد معمولاً فاقد اعتماد به نفس هستند، به همین خاطر سعی می‌کنند باید آنچه را که می‌دانند نشان بقیه دهند و کاری کنند که بقیه احساس کنند کمتر از آنها می‌دانند.

گاهی اوقات چنین رفتاری به این علت از آنها سر می‌زند که فکر می‌کنند، کسی نیست که به حرف‌هایش گوش دهد. شما می‌توانید با گوش دادن به حرف آنها بدون این که نظرتان را مطرح کنید، ترس‌های آنها را از بین ببرید. اگر مستقیماً آنها را به چالش بکشید یا خشن برخورد کنید یا ایده‌هایشان را رد یا مسخره کنید، همان رفتار دفاعی قبلی‌شان را تکرار می‌کنند. البته برخورد و مواجهه با کسانی که فکر می‌کنند همه چیز را می‌دانند، زمان و انرژی زیادی از شما می‌برد.

انتقاد سازنده

در موقعیت‌های مختلف گاهی ناچار به انتقاد کردن از دیگرانید. باید همه‌ی تلاش خود را بکنید تا انتقادات سازنده باشد تا بر فرد مورد نظر تأثیر بگذارد. در این جا به راه کارهایی اشاره می‌کنیم که به شما کمک خواهد کرد، انتقاداتی ارایه دهید که نه آن قدر بی فایده و بیهوده باشد و نه باعث رنجش فرد مقابل شود:

خصوصیات شخصیتی فرد را نادیده بگیرید

اگر می‌خواهید انتقاد شما سازنده و تأثیرگذار باشد، باید تا می‌توانید از دخالت دادن خصوصیات شخصیتی فرد مورد نظر در انتقاد خود خودداری کنید. اگر بخواهید کمبودها و نقص‌های او را بیان کنید،

تصور خواهد کرد که قصد خوار کردن شخصیتش را دارید، بنابر این اعتنا و توجهی به حرف‌ها و انتقادات نخواهد کرد. علاوه بر این که از شما کینه به دل خواهد گرفت.

انتقاد خود را با زبانی مناسب ارایه کنید

قبل از ارایه‌ی هر انتقادی باید خود را جای فرد مورد نظر بگذارید و ببینید با شنیدن چنین انتقادی چه احساسی پیدا خواهید کرد. این در طبیعت انسان‌هاست که در برابر انتقادات حالت تدافعی بگیرند، مطمئناً خود شما نیز همین‌طور هستید. بنابر این انتقاد را با تحقیر و نادیده گرفتن شخصیت طرف مقابل خود شروع نکنید. مثلاً اگر جملات خود را با «به نظر من می‌آید که...» یا «ممکن است من اشتباه می‌کنم، اما...»، شروع کنید، انتقادات غیر مغرضانه‌تر و مؤدبانه‌تر به نظر خواهد رسید. به این ترتیب احساسات خود و طرف مقابل را تحت کنترل گیرید.

علاوه بر این باید توجه شما به احساسات طرف مورد انتقاد نیز باشد، تا باعث خجالت یا رنجش او نشوید. به واقعیت‌ها اشاره کنید، هیچ چیز سریع‌تر از نادرست بودن حقایق ارایه شده در انتقاد شما، آن را خراب نمی‌کند. معمولاً اگر به افراد راه‌کارهایی برای پیشرفت و اصلاح ارایه دهید، تأثیر بیشتری بر آن‌ها خواهید گذاشت تا این که فقط اشکالات کارشان را به آن‌ها گوشزد کنید.

به جای استفاده از نظریات شخصی، از استدلال و منطق استفاده کنید. انتقاداتی که بر پایه‌ی دلیل و برهان باشند، کمتر مورد بحث قرار می‌گیرند. دفاع در مقابل منطق و برهان برای همه دشوار است. پس به جای دخالت دادن نظریات شخصی خودتان در یک انتقاد، بهتر است از دلایل عقلی استفاده کنید تا تأثیرگذارتر باشد و در عین حال به فرد مقابل نیز فرصت دفاع از خود بدهید.

نکته‌ی آخر آن‌که اگر در ارایه‌ی حقایق بی‌غرض و منصف باشید، باعث خواهد شد که اطرافیان احترام زیادی برای شما و صحبت‌هایتان قایل شوند.

بدیهی است که طرف مقابل باید از حسن نیت شما مطمئن باشد. در غیر این صورت به مطالب شما اهمیتی نمی‌دهد. گرچه گاهی متوجه چنین امری می‌شوند، اما منافع و خصوصیات اخلاقی منفی آنان، مانع پذیرش منطق می‌شود.

روش های تحصیل صبر و تحمل

در مجموع به منظور تحصیل سعه صدر و افزایش تحمل و صبر خویش، باید به روش های زیر عمل کنید تا بتوانید بر نیروی خشم خود غلبه پیدا کرده و آن را تحت کنترل خویش در آورید:

۱- همیشه فضای ذهنی و روانی خود را برای شنیدن و دریافت رفتارهای نابه‌جا و خلاف انتظار آماده سازید، به این معنا که همیشه این انتظار را

داشته باشید تا دیگران با شما به بدترین شکل برخورد داشته باشند و خود را برای تحمل آن آماده کنید.

۲- قبل از مواجهه با برخوردهای نا به جای دیگران پاسخ خود و عکس‌العمل خوب خود را برای مواجهه با رفتارهای خلاف انتظار دیگران در ذهن خویش مرور کنید و با طرح ذهنی آماده شده، با رفتارهای بی‌مورد دیگران برخورد کنید.

مثلاً با خود بگویید اگر فلان شخص به من ناسزا بگوید به حرف او توجه نمی‌کنم، چون گناهان من را پاک کرده و این صبر سبب تعالی روحی من می‌شود. به هر حال با این کلمات و تلقین‌ها همیشه آمادگی ذهنی و روانی خود را برای عملکردهای خلاف انتظار و غیر منطقی دیگران فراهم سازید.

۳- با خود شرط و عهد ببندید که هیچ‌گاه و در هیچ شرایطی اقدام به عمل عصبی و برخورد تند و تصمیم‌گیری عجولانه نخواهید کرد و برای تخلفات و اشتباهات خود نیز جریمه مناسب در نظر بگیرید.

۴- اگر گاهی عجولانه تصمیم گرفتید و رفتار نادرست از شما سرزد، خود را سرزنش و حتی در لفظ، اظهار پشیمانی نمایید و وعده‌ها و قولی را که با خود داشتید، در ذهن خویش حاضر سازید.

۵- سعی کنید به هنگام احساس عصبانیت و غضب، تغییر وضعیت و موقعیت دهید و از آن محیط دور شوید.

۶- اگر رفتار و یا صفتی که در شخصی هست موجب عصبانیت شما شده است، آن رفتار را جدی نگیرید و به گونه‌ای از مخاطب قرار گرفتن خویش در برابر رفتارهای دیگران پرهیز کنید.

۷- برای تحمل رفتارهای خلاف انتظاری که از دیگران سر می‌زند، توجیه مناسب داشته باشید و آن‌ها را مقصر تلقی نکنید تا موجب شود به خود اجازه عکس العمل بدهید.

۸- در برخی کارهای مهم با مشورت خواستن از دیگران تصمیمات خود را استحکام بخشید و از اقدامات عجولانه و خام بپرهیزید.

۹- بیشتر با افراد دانا، صبور و غیرعصبی معاشرت کنید و از دوستی و حرف‌شنوی افراد تند مزاج پرهیز کنید.

۱۰- همیشه خودتان و رفتارتان را دوست و صحیح تلقی نکنید و احتمال خطا در کارهای خود را بدهید.

۱۱- آموزش دادن به افراد جاهل: مسئولیت عاقل و عالم دو چندان است؛ زیرا همان‌گونه که در تقویت علم و دانش خود کوشش می‌کنند، دیگران را نیز در مسایل مختلفی اجتماعی و فردی باید آموزش دهند و به عبارتی علوم خود را به دیگران انتقال دهند.

امیرمؤمنان امام علی (علیه‌السلام) نیز در این باره می‌فرماید: «زکات عقل، تحمل نادانان است.» این تحمل به اشکال مختلف صورت می‌گیرد که از جمله: خویش‌داری نسبت به آنان، تحمل رفتار جاهلانه آن‌ها و در عین حال آموزش آنان است، هر چند که با سختی همراه باشد.

۱۲- و آخرین نکته تحت عنوان تدبیر و به عاقبت کار اندیشیدن، به اختصار یادآوری می شود:

تدبیر در فرهنگ زبان فارسی به معنای راه چاره پیدا کردن، مشورت کردن، اندیشیدن، به آخر کار نگریستن است و تدبیر نیز به مفهوم چاره اندیشی، نیک اندیشی و ژرف نگری است. با این تعاریف می‌توان گفت چاره اندیشی، ترکیبی از تدبیر و تدبیر یا مشورت کردن و اندیشیدن برای یافتن راه، راه کار مناسب و علاج و درمان است. انسان عاقل کسی است که با تدبیر و تدبیر و دور اندیشی بتواند پاسخی برای استفاده از فرصت‌ها و نقاط قوت بیابد و بر تهدیدها و ضعف‌ها غلبه کند.

تدبیر و تدبیر از الزامات یک زندگی عاقلانه است. برای یافتن راه‌کارهای بهتر با پدیده‌های مثبت و منفی به عوامل زیر که مفهوم تدبیر و تدبیر هستند، توجه و تمرکز کنید:

- مشورت و هم فکری با افرادی آگاه و دانا
- توجه به سرانجام کارها و مراقبت ویژه برای خودداری از بعضی از گزینه‌های آنی (تصمیمات عجولانه) که ممکن است مشکلی را در کوتاه مدت حل کند، اما در بلند مدت گرفتاری‌ها و مشکلات زیادی به وجود آورند.

- درست اندیشیدن برای توجه به ابعاد گوناگون یک پدیده و خودداری از راه‌کارهای غیرمؤثر و درست. گاهی انتخاب راه چاره، انتخاب بین خوب و عالی نیست، بلکه انتخاب بین بد و بدتر و بدترین‌هاست. به عبارتی در بعضی از موارد، خطر وجود دارد.

بدیهی است که مسیر زندگی همیشه هموار نیست و راه کارها و تصمیم‌گیری همواره ساده نیستند. اگر می‌خواهید مهارت درست اندیشیدن را تقویت کنید، باید شجاعت و شهامت خود را در برخورد با بحران‌ها افزایش دهید. البته عنوان گزینه‌ها را در نظر بگیرید و آن‌ها را براساس هزینه و فایده ارزیابی کنید. از مجموعه گزینه‌ها، مناسب‌ترین آن‌ها را اولویت‌بندی کنید و سپس گزینه‌های اولویت‌بندی شده را امتحان نمایید.

خصوصیات افراد بی‌شعور و چگونگی برخورد با آن‌ها

دکتر خاویر کرمنت از روانشناسان آمریکایی است که کتابی تحت عنوان بی‌شعوری نوشته است. پایان کتاب حاضر را به گزیده‌ی مطالبی از این روانشناس که ویژگی‌های افراد بی‌شعور را بیان داشته، اختصاص می‌دهیم:

هر آدمی ممکن است به بی‌شعوری مبتلا باشد. هوش و ثروت و سن و سال و سواد نمی‌تواند مانع از ابتلا به این عارضه شود. همان قدر که انسان‌ها پیچیده هستند، بی‌شعورها هم پیچیده و گوناگونند. بی‌شعور کسی است که رفتاری ناپسند و نفرت‌انگیز را به صورت ارادی و عمدی از خود بروز می‌دهد.

بی‌شعوری نوعی بیماری است که قوه تشخیص و عقل آدمی را آلوده می‌کند. اما نباید هم آنان را سرزنش کرد. بعضی از بی‌شعورها

این بیماری را از والدین خود می‌گیرند و عده ای هم از همسران و دوستانشان.

از جمله خصوصیات مشترک بی‌شعورها عبارتند از: توقع فراوان، خودپسندی، خیرخواهی متکبرانه، کسب قدرت با خوار کردن دیگران، سوء استفاده از آدم‌های ساده، دخالت در کار دیگران.

از بسیاری جهات بی‌شعوری مثل باد می‌ماند. ممکن است باد آرام یا شدید باشد. همچنین متناوب و یا غیر یکنواخت. شاید آن قدر ملایم باشد که فقط اندکی موهایمان را آشفته کند یا آن قدر شدید که چادر مسافرتی را از جا بکند. بعضی وقت‌ها هم به شکل گردبادها و توفان‌های مهیب ظاهر می‌شود و ویرانی‌های گسترده به بار می‌آورد.

تقسیم بندی بی‌شعورها

دکتر کرمنت بی‌شعورها را به چند نوع تقسیم بندی می‌کند. از جمله بی‌شعور تمام عیار، بی‌شعور آب زیرکاه و بی‌شعور اداری:

درمیان بی‌شعورها، بی‌شعور تمام عیار مثل گرد و باد و توفان در میان بادهاست. این نوع بی‌شعورها آسیب رسان‌ترین بی‌شعورها هستند، از همان‌هایی که معمولاً عکس‌شان از تلویزیون به عنوان افراد شرور و جنایتکار پخش می‌شود.

بی‌شعور تمام عیار منبع بی‌پایانی از خشم و هیجان و ویرانگری است. تخصص این بی‌شعورها بیشتر در تخریب و انهدام شخصیت

است، هر چند که توانایی آن را دارند که در سایر زمینه‌ها هم نفرت انگیز و بی رحم باشند.

یک بی‌شعور آب زیرکاه ترشرو خیلی شبیه آن قبیل گربه‌های خانگی است که تا وقتی در دامن آدم هستند دوستانه و ملوس فقط خر و خر می‌کنند، اما تا پایشان به حیاط خلوت می‌رسد تبدیل به درندگان خونخوار می‌شوند و از بابت این خصوصیت دوگانه، شگفت‌آورند.

این بی‌شعورها نسبت به هرکسی که شادتر، موفق‌تر و با استعدادتر از خودشان باشد، حسادت می‌ورزند. در نتیجه در پس ظاهر ملایمشان مثل دیگی در حال جوشیدن هستند و از هیچ نوع نفاق و اختلاف افکنی‌ای رویگردان نیستند.

در ظاهر آن‌ها همیشه به دنبال اتحاد فامیلی و دور هم جمع شدن خانواده هستند، اما در واقع به طرز روش‌مند و ماهرانه‌ای از همین فعالیت‌های‌شان چنان در جهت سمپاشی و مسموم کردن فضای خانواده استفاده می‌کنند که برادر علیه خواهر، پدر علیه فرزند و عمو علیه برادر زاده موضوع بگیرد و همه با هم دشمنی بورزند.

آن‌ها در قالب مدافعان اخلاقیات و پاکدامنی هم ظاهر می‌شوند و تقریباً همیشه روی مسایل ریز و کم اهمیت متمرکز می‌شوند. از این رو، منبعی از غیبت و بدگویی هستند و هر چند هیچ وقت به خاطر غیر اخلاقی بودن غیبت، قبول نمی‌کنند که در حال غیبت

کردن هستند، اما همیشه در ملأ عام با آبرو و حیثیت افراد بازی می‌کنند.

همچون بیشتر اخلاقیون و مدعیان عفاف و پاکدامنی امروزی، بی‌شعورهای آب زیرکاه ترشرو معمولاً طوری ژست می‌گیرند که انگار مجسمه‌ای از اخلاق حسنه هستند، اما این ژست‌ها هم چیزی جز فریب و سوء تفاهم نیست. علاقه‌ی زایدالوصف آن‌ها به کشف و مثلاً اصلاح گناهان و اشتباهات دیگران در حقیقت ابزاری است برای انحراف افکار و پرت کردن حواس دیگران از اشتباهات و نقایص خودشان.

بی‌شعورهای اداری درکشف شیوه‌های جدید کاغذ بازی و به تأخیرانداختن کارها قوه‌ی ابتکار شگفت‌انگیزی دارند و البته اگر تمام کارهای شما قانونی و طبق مقررات باشد و هیچ موشی نتوانند در آن بدوانند، به سرعت شما را در یک چرخه‌ی بی‌پایان که به آن امروز برو فردا بیا گفته می‌شود می‌اندازند.

کارمندی که کارتان، زیر دست اوست حتماً باید از رئیس خودش اجازه بگیرد، چرا که استقلال و خودرأیی در مراکز اداری ممنوع است. رئیس هم به دلیل مشابه تصمیم می‌گیرد که این پرونده را با چند تای دیگر، در فرصت مناسبی خدمت جناب مدیر کل عرضه کند، او هم صلاح خواهد دید با مشاورش مشورت کند و...به این ترتیب پرونده‌ی شما در هزارتوی نظام دیوان سالار فراموش و مدفون می‌شود.

هیچ چیز یک بی شعور دیوان سالار را خوشحال تر از این نمی کند که آن قدر یک ارباب رجوع را اذیت کند تا از دستش شاکی شود و زبان به اعتراض بگشاید. البته مشتری اعتراض را حق خودش می داند، اما آن چه نمی داند این است که یک بی شعور دیوان سالار استاد کل کل و توجیه است و با شبکه ی عظیمی از مناسبات اداری پشتیبانی می شود که قانون اولش این است: هوای خودت را داشته باش.

یک کارمند بی شعور خیلی زود می فهمد که صدا بلند کردن چه اثر شگفت انگیزی در نشان دادن قدرت و برتری او دارد. سپس او با همین صدای بلند و آمرانه شروع به بیان قواعد و قوانین می کند و هر قانونی را هم که احتیاج داشته باشد، از خودش درمی آورد. و اگر احياناً یک ارباب رجوع شروع به چون و چرا کند و بخواهد دلیل بیاورد که آن طوری که او می گویند نیست، با تحکم اعلام می کند که مجبور نیست این بی ادبی ها را بیشتر از این تحمل کند.

یاد گرفتن زندگی مشترک با یک بی شعور

دکتر کرمنت نحوه های برخورد با یک شریک بی شعور را بیان می دارد و در نهایت پیشنهاد سازش می دهد:

در زندگی مشترک این گزینه را بررسی می کنیم. تنها راه حل همین است و البته این کار ممکن نیست، مگر این که چند نکته را در ذهن داشته باشید:

۱- قبول کنید که نمی‌توانید به زندگی ایده آل دست یابید؛ شاید دفعه بعد. هرچه زودتر انتظاراتان از زندگی زناشویی را پایین بیاورید، به نفع خودتان است. این کار به ویژه کمک می‌کند تا از یادآوری این مطلب افسرده کننده که فقط شما بودید که این بی‌شعور را به همسری انتخاب کردید، خلاص شوید.

۲- اگر هنوز افسرده هستید، انتظارات را باز هم پایین‌تر بیاورید. آن قدر پایین که حتی از ازدواج با یک بی‌شعور خوشحال هم باشید. به چیزهای خوبی فکر کنید که می‌توانستند طور دیگری باشند. مثلاً به این نکته‌ی مثبت بی‌شعوری همسران فکر کنید که می‌توانید با اشاره کردن به او بچه‌های‌تان را از بی‌شعوری بودن برحذر دارید!

۳- یاد بگیرید که به خاطر وراجی کردن یا برج زهرمار بودن او جوش نزنید و برای سرکوب کردن کامل احساسات و کمبود محبت خودتان، خود خوری نکنید. برای این که به طور کامل بی‌رگ بشوید، لازم نیست حتماً به الکل معتاد شوید. فقط یاد بگیرید که بی‌خیال باشید. اگر به این درجه از بی‌خیالی برسید، حتی می‌توانید با چاقو دست‌تان را ببرید بدون آن که درد زیادی حس نکنید.

۴- جایگزین‌ها را با احتیاط آزمایش کنید. از میان کسانی که آن‌ها هم همسران بی‌شعوری دارند، دوستانی انتخاب کنید. به این ترتیب

همدردانی پیدا می کنید که می توانید با آن ها درد دل کنید و کمبودهای عاطفی و غیره تان را جبران کنید.

و سرانجام آخرین پیشنهاد دکتر خاویر کرمنت آن است که باید تا آن جا که ممکن است با همسر تان مهربان باشید و مدارا کنید، چون این کار باعث کاهش قابل ملاحظه ای در برخوردها و آسیب هایی که تا کنون داشته اید، می شود و اگر اصرار به دعوا و مرافعه دارد و خوشی ها را تحمل نمی کند، در این صورت شما با یک بی شعور معمولی ازدواج نکرده اید، بلکه با یک بی شعور تمام عیار ازدواج کرده اید. در چنین موقعیتی راه حل آن است که به او کمک کنید تا راه هایی برای تخلیه ی مزاد خشم و عصبانیت خود پیدا کند.

سایر خصوصیات بی شعورها:

مراقبت خواهی

همیشه باید عده ای مثل نوکران دست به سینه از بی شعورها مراقبت کنند. فرقی نمی کند که مادرشان باشد یا زیردستشان. باید همیشه مطمئن باشند که افرادی وظیفه حفاظت و تر و خشک کردن آن ها را برعهده دارند. در عالم تجارت، مدیرانی وجود دارند که عقیده دارند دلیل وجود داشتن دیگران آن است که همیشه آن ها را تأیید کنند و تقصیرها را به گردن بگیرند تا وجهه ی آن ها آسیبی نبیند.

در کارهای دولتی هم دسته‌ای از مسئولان هستند که برای هر کاری که به آن‌ها محول شود، دو نفر را به کار می‌گیرند و از این رو هیچ وقت مجبور نیستند که هیچ کاری را انجام بدهند. بی‌شعورها اعتقاد دارند که تمام آدم‌های کره زمین وظیفه دارند که خواسته‌های آن‌ها را برآورده کنند. هر نوع وظیفه‌ای نزد آن‌ها حکم توهین شخصی دارد.

اعتماد به نفس

از آن جایی که بی‌شعورها مهارت خاصی در شانه خالی کردن از بار مسئولیت و نادیده گرفتن واقعیت‌ها دارند، از اعتماد به نفس بالایی برخوردارند. یک روانپزشک به نام چارلز کامبروند می‌گوید:

«میزان اعتماد به نفس بی‌شعورها غیر قابل تصوّر است. اگر ملکه انگلستان از زندانی بازدید کند و در این میان به سلول یک بی‌شعور نزدیک شود، او مطمئن خواهد شد که ملکه شخصاً به دیدارش آمده و از زیارتش بسیار خوشوقت می‌شود.»

تهاجم

بی‌شعورها اصولاً نسبت به همه چیز حالت تهاجمی دارند. آن‌ها در جنگ حالت تهاجمی دارند، در صلح حالت تهاجمی دارند و حتی در گفتن «دوستت دارم» هم حالت تهاجمی دارند. هیچ‌کدام از این

موقعیت‌ها هم که دست ندهد، جلوی آینه حالت تهاجمی به خود می‌گیرند.

در این مواقع بیشعورها معمولاً حالت تهاجمی به خود می‌گیرند:

- وقتی که صبح از خواب بر می‌خیزند.
- موقعی که احساس کنند تسلطشان بر دیگران کمتر شده است.
- هنگامی که از آن‌ها انتقاد شود.
- وقتی که فرمان چیزی در دستشان قرار بگیرد.
- زمانی که مچشان در هنگام خلاف‌کاری گرفته شود.
- موقعی که اقتدارشان به چالش کشیده شود.

تعصب فکری

تمام بی‌شعورها نسبت به بی‌شعوری‌شان تعصب دارند و سعی می‌کنند با توجیه و دلیل تراشی برای وقاحت و مردم‌آزاری‌شان، در بی‌شعوری خود ثابت قدم باشند. به همین خاطر جرأت نمی‌کنند حتی یک لحظه از موضع خود عقب بنشینند، مبادا آن اندک وجدانی که در وجودشان باقی مانده، مجبورشان کند که با خودشان رو در رو شوند. از این رو موارد زیر دغدغه اصلی و مشغولیت ذهنی بیشتر بی‌شعورهاست:

- توانایی‌شان در این که بتوانند همیشه خود را صاحب قدرت و برتری نشان بدهند.

- اطمینان از این که همیشه کسی هست که بتوان گناهان را به گردن او انداخت. یکی از دلایل اصلی ازدواج و بچه‌دار شدن بی‌شعورها همین امر است.

- حساب و کتاب دقیق بدهکاری‌های دیگران به آن‌ها.

- هرگز تحسین نمی‌کنند، مگر آن که بخواهند با تحسین یک نفر دیگر، به بچه‌شان سرکوفت بزنند و بگویند: «تو چرا نمی‌توانی مثل او باشی.»
- فقط با یک لحن حرف می‌زنند: نیشدار.

- داد می‌زنند، البته اگر تشخیص بدهند که لازم نیست هوار بکشند.

- دوست دارند که کار دیگران را به اسم خودشان ثبت کنند.

- تا زمانی که شما پاسخ حملات آن‌ها را ندهید، حمله می‌کنند.

- اعتقاد دارند که نزاکت، یکسری قواعدی‌ست که ساخته شده تا فقط دیگران در مورد آن‌ها به جا بیاورند.

تسلط داشتن بر دیگران

اکثر بی‌شعورها برای تسلط داشتن بر دیگران زندگی می‌کنند؛ از این رو همیشه به خاطر از دست دادن تسلط‌شان، چه بر زندگی خودشان و چه بر زندگی کسانی که آن‌ها را تحت تسلط خود در آورده‌اند، نگران

هستند. بی‌شعورها برای تداوم این احساس تسلط با تملق و چاپلوسی سعی می‌کنند به مقامات بالاتر برسند. دور و بر خودشان را پر از آدم‌های چاپلوسی می‌کنند که جز تملق کار دیگری بلد نیستند. عاشق این هستند که به دیگران یادآوری کنند مسئولیت خطیری برعهده دارند.

شادی و شوخ‌طبعی

احتمالاً سخت‌ترین لحظات عمر یک بی‌شعور وقتی است که لازم باشد با دیگران شاد باشد، یا دیگران را شاد کند. بی‌شعورها می‌توانند: پوزخند بزنند، ریشخند کنند. به بدبختی دیگران بخندند. اما به هیچ وجه نمی‌توانند در کنار دیگران شاد باشند یا با شوخ‌طبعی دیگران را شاد و خوشحال کنند. به ویژه ظرفیت شوخی با خودشان را ندارند.

انکار

بی‌شعورها انکار را نوعی هنر می‌دانند و حتی بعضی وقت‌ها به انکار به مثابه دین و آیین می‌نگرند. آن‌ها هرچیزی را تکذیب می‌کنند و همین یکی از راه‌های به دام انداختن آن‌هاست. هر چیزی را که می‌خواهید تأیید کنند برعکس به آن‌ها بگویید، در نتیجه آن‌ها با انکار آن، خواسته و نظر شما را تأمین می‌کنند.

بی‌شعورها معتقدند که هیچ اشکال و مشکلی ندارند. معتقدند که هرگز اشتباه نمی‌کنند. وانمود می‌کنند که هرگز باعث و بانی مشکلات نبوده و نیستند. گفتنِ هر گفته‌ای را که بخواهد علیه آن‌ها استفاده شود، انکار می‌کنند. از «نقد سازنده» استقبال می‌کنند، اما هر نقدی که به نفعشان نباشد را مغرضانه و مخرب توصیف می‌کنند. معتقدند که حقیقت فقط ابزاری است در خدمت راحتی و آسودگی آن‌ها. فکر می‌کنند که اخلاق کلمه‌ای است کاملاً بی‌معنی.

عشق

سراسر زندگی یک بی‌شعور عشق ورزیدن است، منتها به خودش. به قول یکی از بیمارانم «تنها مرام یک بی‌شعور آن است که فقط به خودش عشق بورزد؛ کاری که وقتی یک بار تجربه شد، آدم دوست دارد باز هم تکرارش کند.»

البته مشکلی در این‌جا وجود دارد و آن این‌که چون بی‌شعورها بر اساس طبیعتشان نمی‌توانند کس دیگری را دوست بدارند، فهمشان از مقوله‌ی عشق بسیار محدود و تک بعدی می‌شود.

مثلاً آن‌ها می‌توانند ببخشند، اما فقط خودشان را. تصور این‌که می‌توان دیگران را هم بخشید به سختی برای یک بی‌شعور قابل پذیرش است. سیاره‌ی عشق یک بی‌شعور، سیارک بسیار کوچکی است که بر

روی آن فقط برای یک نفر جا هست و کس دیگری را به آن جا راه نیست.

بی‌شعورها عاشق این چیزهایند: خودشان، موقعیت‌شان، ثروت و مقام-شان و نفرت ورزیدن.

فداکاری

کلمه‌ای است که در قاموس بی‌شعورها معنایی ندارد، مگر به این مفهوم که دیگران تسلیم خواسته‌های آن‌ها بشوند. هرگز از هیچ بی‌شعوری نخواهید که چیزی را رها کند، حتی اگر واقعاً به نفعش باشد. بی‌شعورها ذاتاً اهل رها کردن نیستند و اصولاً نمی‌توانند چیزی را از دست بدهند.

ارتباط

بی‌شعورها عاشق حرف زدن هستند. به خصوص در مورد خودشان. ضمناً آن‌ها در حرف زدن به صورتِ مغشوش‌ترین و مبهم‌ترین حالت‌های ممکن، استاد هستند. با این روش به راحتی می‌توانند از زیر بار هر مسئولیتی برای ادعاهای خود شانه خالی کنند و هر چیزی را بعداً انکار

کنند. مثلاً یک بی‌شعور سیاستمدار هیچ باکی ندارد که معنی چیزی را که گفته چند بار تغییر دهد تا به مذاق مردم خوش آید.

بی‌شعورها وقتی که ارتباطی با دیگران برقرار می‌کنند: عیب‌جویی می‌کنند، خودشان را بزرگ نشان می‌دهند، آن چیزی را منظورشان است نمی‌گویند، اهمیتی به دانسته‌های دیگران نمی‌دهند و طوری حرف می‌زنند انگار که همه با آن‌ها موافقند، برای حفظ کردن خودشان یا تخریب دیگران دروغ می‌گویند.

بی‌شعورها دوست دارند که همیشه خودشان روی قلّه باشند و دیگران ته دره. تا زمانی که وضعیت به این منوال باشد آن‌ها با شما با مدارا رفتار می‌کنند، اما اگر سعی کنید که در این وضعیت تغییری ایجاد کنید، مثلاً خودتان را بالا بکشید آن وقت دل آن‌ها را خواهید شکست و در این صورت هر چه دیدید از چشم خودتان دیده‌اید. مقصر وقایع ناگواری هم که پس از دلشکستگی آن‌ها برای شما رخ خواهد داد، طبق معمول، بی‌شعورها نیستند. بی‌شعورها عاشق حد و مرزد و به دیوارها عشق می‌ورزند.

آن‌ها در سرکارشان، سعی می‌کنند که با هر وسیله‌ای که شده برای خودشان محدوده ایجاد کنند تا به همکاران و رقبایشان هشدار دهند که نباید به قلمرو آن‌ها نزدیک شوند.

در خانه هم همین کار را به نوعی دیگر انجام می‌دهند تا مطمئن شوند که همسر و بچه‌هایشان نمی‌توانند زیاد به آن‌ها نزدیک شوند و از عمق پوسیدگی آن‌ها مطلع شوند.

بی‌شعورها با هر چیزی کنار می‌آیند به شرط آن‌که در محدوده‌ی حد و مرزهایی که آن‌ها معین کرده‌اند جا بگیرد. تنها چیزی که می‌توان در انجام آن‌ها به بی‌شعورها اعتماد داشت، دروغ‌گویی و دسیسه‌چیدن در مورد هر چیزی است که آن‌ها گمان می‌کنند به آن علاقه دارند، حتی اگر نداشته باشند. اما در مورد اعتماد آن‌ها به دیگران چندان چیزی وجود ندارد.

یکی از چیزهایی که بی‌شعورها استثنائاً خوب از عهده‌ی آن بر می‌آیند، خشم و عصبانیت است. آن‌ها از آن دست آدم‌هایی نیستند که گه‌گاهی از کوره در می‌روند، بلکه همیشه از کوره در می‌روند. یک بی‌شعور اعتقاد دارد عصبانیت بهترین وسیله برای رویارویی با جهان درنده‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم. شعار او این است: «هرگز با یک آدم عصبانی مثل خودش رفتار نکن، بلکه عصبانی‌تر رفتار کن.»

غر زدن

بیشترین حجم نق در دنیا را بی‌شعورها تولید می‌کنند. گادفلائی در کتاب «هنر غر زدن» می‌نویسد: «هرکسی می‌تواند به خاطر کمبودها و

نابسامانی‌های زندگی غر بزند اما فقط یک بی‌شعور واقعی است که می‌تواند درباره چیزهایی که به نظر همه بدون اشکال و حتی پسندیده است، غرولند کند. در یک روز بهاری که به نظر دیگران فوق العاده است، یک بی‌شعور باز هم خواهد توانست اشکال‌گیری کند. او غر خواهد زد که چرا در چنین روز زیبایی باید زیر سقف و در فضای بسته کار کند، یا این‌که چه‌چه پرندگان باعث سردرد او می‌شود. لذت بردن از چنین روزهایی با یک همسر بی‌شعور غرغرو محال است.»

شراکت

بی‌شعورها عاشق شراکتند و به همین خاطر بسیاری از چیزهایشان را با دیگران قسمت می‌کنند. مثلاً آن‌ها همیشه آماده‌اند که دیگران را در این جور چیزها شریک کنند: بدبختی‌هایشان، تقصیرها، تعهدات، نگاه کسالت بارشان به زندگی، اضطراب.

بی‌شعورها معمولاً در همان حالتی که دارند عهد شکنی می‌کنند و دروغ می‌گویند، ادعای تعهد و صداقت دارند. مدعی‌اند که عاشق خدا و دشمن شیطان هستند درحالی‌که از رفتارشان انکار اولی و ارادت به دومی آشکار است.

استهلاک

همچون هر اعتیادی، بی‌شعوری هم در طول زمان، عوارض جبران ناپذیری بر نیروی حیاتی انسان به جا می‌گذارد. بی‌شعور شدن یک جوان بیست و پنج ساله آسان است، اما برای همین شخص بسیار سخت و فرساینده خواهد بود که بیست سال با این عارضه و ملزومات آن (مثل ریاکاری، تظاهر و دسیسه چینی) به زندگی ادامه دهد. به همین دلیل است که گذر زمان آن‌ها را خسته و فرسوده می‌کند.

تهیه فهرست کاملی از نشانه‌های بی‌شعوری ناممکن است. مانند هر بیماری یک بی‌شعور هم به صورت‌های بسیار متنوعی رفتار می‌کند. هر بی‌شعوری الزاماً تمام این خصوصیات را از خود بروز نمی‌دهد؛ اما خصوصياتی که ذکر شدند، امروزه رایج‌ترین نشانه‌های بی‌شعوری در زندگی انسان‌ها هستند.

همانگونه که آلیس گوבר در کتاب ارزشمندش «بی‌شعوری؛ واگیر دارد»، می‌نویسد: «یک بی‌شعورِ عادی به سادگی می‌تواند ده تا بیست نفرِ دیگر را به حالات پریشانی، جنون، تهاجم و گناه دچار سازد. بسیاری از بیماران روانی و آدم‌های افسرده، از هیچ چیزی به اندازه‌ی آدم‌های بی‌شعور آسیب ندیده‌اند. بسیاری از بی‌شعورها، به حق از این که دور و برشان را افراد عصبی و روانی احاطه کرده‌اند، شاکی هستند اما آن‌ها

توجه ندارند که به خاطر تحمل اعمال و رفتار آنهاست که اطرافیان‌شان به این حال و روز افتاده‌اند!»

از این رو چندان فایده‌ای ندارد که شخص بی‌شعور همسرش را طلاق دهد یا برای خودش بابت سرپرستی بچه‌ها سلب صلاحیت بگیرد یا شغلش را عوض کند. چرا که در موقعیت جدید نیز آن بی‌شعور به سرعت دست به کار دیوانه کردن اطرافیان خود می‌شود و در طول مدت کوتاهی آنها را هم به افرادی نظیر اطرافیان قبلی خودش تبدیل می‌کند. نه؛ این کارها بی‌فایده است و بی‌شعوری فقط با یک روش قابل درمان است.

بی‌شعور باید قبول کند که بیمار است و دارد دیگران را هم آلوده می‌کند. در غیر این صورت، این حرکت دایره وار ادامه می‌یابد و این بیماری تا زمانی که بی‌شعور مسئولیت و شرایط درمان بیماری‌اش را نپذیرد همچنان باز آفرینی می‌شود. او باید دست از بی‌شعوری بردارد و آدم شریفی بشود.

درمان می‌تواند فرح‌بخش باشد. این ادعا شاید برای یک بی‌شعور معمولی عجیب به نظر برسد، اما واقعیت این است که زندگی بدون عصبانیت، تقلب، دروغ و دسیسه‌چینی (که همه بی‌شعورها همیشه به آن مشغولند)، لذت بخش‌تر است.

سرانجام روزی می‌رسد که بی‌شعور در آینه نگاهی بیندازد و واقعاً چیزی به جز خلأ و پوچی ببیند. انسانیت و انگیزه و شعور را ببیند بفهمد که چیزهای مهمی را دوباره به دست آورده است. البته ممکن است که آن تصویر واقعاً از آن خودش نباشد و مال همسر یا بچه‌هایش باشد که دارند از پشت سرش به تصویر خودشان در آینه نگاه می‌کنند. اما همین امر که او و آن‌ها در یک آینه‌ی مشترک به خودشان نگاه می‌کنند، مایه‌ی امیدواری و گام مهمی در مسیر بهبودی است.^۱

^۱ - بی‌شعوری، راهنمای عملی شناخت و درمان خطرناک‌ترین بیماری تاریخ بشریت، دکتر خاویر